



آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی - عقیدتی را به خواستی همگانی تبدیل کنیم!

کودکان خیابانی، آسیب پذیرترین گروه
اجتماعی
صفحه ۵

در دفاع از حقوق و مطالبات کارگران و
مزدبگیران
صفحه ۲

برای افزایش دستمزد کارگران، اعتراض های کارگری را سازمان دهیم!
صفحه ۶

قاجاق ۸۰۰ دختر ایرانی به ناکجا آباد
صفحه ۹

نقش ایران در تحولات عراق و اقلیم
صفحه ۷

کودکان، قربانی سقوط ارزش های اخلاقی
صفحه ۱۶

همبستگی، شعار یا پرنسیپ؟
صفحه ۱۱

در جستجوی يك سند تاریخی فراموش شده
صفحه ۱۷

بیانیه مشترک در دفاع از حقوق و مطالبات کارگران و مزدبگیران

کارگران کشورمان با مسائل و مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند. از یکسو با تعطیلی واحدهای تولیدی و کاهش ظرفیت تولیدی آنها، اخراج‌های دسته جمعی، بیکاری، عدم پرداخت به موقع دستمزد کارگران، انجماد دستمزدها، تمدید نشدن قراردادهای موقتی و سفید امضاء، تبعیض جنسیتی و نایمینی محل‌های کار و از سوی دیگر سرکوب تشکلهای مستقل سندیکایی و بازداشت فعالین کارگری.

دولت حسن روحانی و کارگران

حسن روحانی قبل از انتخابات دوره پیشین ریاست جمهوری با وعده حل معضل بیکاری، افزایش دستمزد، آزاد گذاشتن تشکلهای مدنی و رعایت حقوق شهروندی کارش را شروع نمود. علی‌ریبعی وزیر کار دولت روحانی نیز علاوه بر وعده‌های روحانی به کارگران، وعده اجرای مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار، رسیدگی به وضعیت کودکان کار، اجرای قانون کار و حمایت از کارگران را داد. اما در ۷ سال گذشته نه روحانی و نه وزیر کارش به هیچ کدام از وعده‌هایشان عمل نکردند و کوشیدند همه قوانین و مقررات را به گونه‌ای علیه کارگران تغییر دهند.

دولت حسن روحانی در چهار سال گذشته طرح‌ها و لوایح ضدکارگری دوران احمدی نژاد، "طرح استاد شاگردی"، "طرح کارورزی" و لایحه موسوم به "لایحه اصلاح قانون کار" را برای اجرا در دستور کار دولت قرار داد و با گذراندن مصوبه‌ای در مجلس، کارگران مناطق آزاد تجاری - صنعتی را از شمول قانون کار خارج کرد. در این دوره سطح دستمزدها زیر خط فقر ثابت نگاه داشته شد، تاخیر در پرداخت دستمزدها عمومی شد و آمار و تلفات حوادث کار فزونی گرفت. تعداد کسانی که با قراردادهای اسارت‌تبار موقت کار می‌کنند به اذعان مدیران دولتی افزایش یافته است. طی همین مدت تعداد کودکان کار و خیابانی و بازمانده از تحصیل نیز فزونی گرفت و تبعیض شغلی و جنسیتی در محل‌های کار و تفاوت دستمزد زنان با مردان تداوم یافت، سهم کارگران بیمه شده از هزینه دارو و درمان بیشتر شد، شرایط استفاده از حقوق دوران بیکاری سخت و قانون بازنشستگی پیش از موعد برای کسانی که در مشاغل سخت و زیان آور کار می‌کنند به نحوی تغییر داده شد که شامل تعداد هرچه کمتری از گروه‌های شغلی زیانبار گردید.

دولت و اتحادیه‌های کارفرمایی مدافع مقررات‌زدایی از مناسبات میان کار و سرمایه هستند. آنها ادعا می‌کنند که گویا مقررات و قانون کار عامل مهم در تشدید بیکاری و بازدارنده در جلب سرمایه به جانب تولید است. اما با وجود مقررات‌زدایی در دهه‌های گذشته، طبق داده‌های آماری وضعیت در هر دو حوزه در دولت روحانی بدتر شده است.

بیکاری، انجماد و عدم پرداخت به موقع دستمزدها

نرخ بیکاری براساس طرح آمارگیری نیروی کار در سال ۹۵ توسط مرکز آمار ایران، ۱/۴ درصد افزایش یافته و به رقم ۱۲/۴ رسیده است. طبق معیار آمارگیری کسانی که یک ساعت در هفته کار می‌کنند بیکار حساب نمی‌شوند. اما برخی اقتصاددانان مستقل آمار واقعی بیکاری را ۲۰ تا ۲۵ درصد می‌دانند. به گفته مقامات حکومتی هر ساله یک میلیون نفر وارد بازار کار می‌شوند. در حالی که به گفته وزیرکار، دولت در بهترین حالت نمی‌تواند سالانه بیش از ۵۰۰ هزار شغل ایجاد کند. در صورت تداوم وضعیت کنونی، تعداد بیکاران طی سال‌های آینده هم‌چنان افزایش خواهد یافت.

ناتوانی دولت در مهار بیکاری و پایان دادن به رکود اقتصادی، بیکاری را به مهمترین مسئله اقتصادی و اجتماعی کشور و به چالش بین دولت و بیکاران تبدیل نموده است. دولت می‌خواهد با ارزان‌سازی نیروی کار و از میان برداشتن باقی‌مانده قوانین حمایتی قانون کار، زمینه را برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی فراهم کند. سرمایه‌داران خارجی و داخلی و نهادهای اقتصادی جهانی، مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز از این سیاست استقبال می‌کنند. اعمال این سیاست لاجرم به بدتر شدن وضعیت معیشتی کارگران و تشدید اعتراضات کارگری منجر خواهد شد.

حداقل دستمزد کارگران یک سوم خط فقر است. انجماد دستمزدها زندگی خانوارهای کارگری را دشوار نموده و موجب افت شدید قدرت خرید و سطح زندگی آنها و تحمیل محرومیت‌های بسیاری برخانوارهای کارگری شده است. این در حالی است که سهم مزد کارگر از هزینه تولید در ایران کمتر از کشورهای همسایه و بین ۶ تا ۸ درصد است.

عدم پرداخت به موقع و منظم دستمزد کارگران و حقوق مستمری بگیران و بازنشستگان به یک قاعده عمومی تبدیل شده است. کارفرمایان و متصدیان دولتی صندوق‌های بازنشستگی به بهانه‌های مختلف از پرداخت به موقع و منظم دستمزدهای کارگران و بازنشستگان طفره می‌روند. در تعدادی زیادی از واحدهای تولیدی دستمزد کارگران با ماه‌ها تاخیر و پس از چند اعتصاب و اعتراض پرداخت می‌شوند. به تجربه ثابت شده که تعدادی از کارفرمایان برای کسب سود بیشتر دستمزد کارگزارانشان را سرمایه‌گذاری می‌کنند و یا برای تشدید استثمار دستمزدها را به گروگان می‌گیرند.

قراردادهای موقت کار

افزایش مداوم قراردادهای موقت امنیت شغلی، خانوادگی و اجتماعی کارگران را با مخاطرات جدی مواجه نموده و به تشدید فشار و استثمار بیشتر کارگران انجامیده است. تنها طی چهارساله اول دولت روحانی تعداد کسانی که با قرارداد موقت مجبور به کار شده‌اند، با ۳۰ درصد افزایش به ۹۶ درصد رسیده، مدت قراردادهای کوتاهتر و شرایطشان سخت‌تر از پیش شده است. وزارت کار با وجود گذشت ۲۶ سال از تصویب قانون کار همچنان از مشخص کردن کارهای مستمر و غیرمستمر که طبق تبصره یکم از ماده ۷ قانون کار که بر عهده این وزارتخانه گذاشته شده، امتناع می‌کند و راه را برای تبدیل قراردادهای دائمی کارگران به موقت و بسط فزاینده آنها باز می‌کند.

تبعیض جنسی

به رغم ممنوعیت هر نوع تبعیض در مواد ۶ و ۲۸ و تأکید بر پرداخت دستمزد مساوی زنان و مردان در قانون کار، تبعیض جنسیتی در محل‌های کار کماکان بویژه در بخش خصوصی ادامه دارد. میزان اشتغال زنان به سختی به ۱۵ درصد می‌رسد، در بسیاری از محل‌های کار زنان متاهل را استخدام نمی‌کنند، زنان حامله را از کار اخراج می‌کنند و زنانی را که بخاطر زایمان به مرخصی می‌روند پس از اتمام دوران مرخصی نمی‌پذیرند. کمتر محل کاری را می‌توان یافت که در آن شیرخوارگاه و مهدکودک وجود داشته باشد، این در حالی است که در مواد ۷۵، ۷۶ و ۷۷ قانون کار، کارفرمایان مکلف به رعایت این حقوق شده‌اند. ...

در دفاع از ...

ادامه از صفحه ۲

کودکان کار و خیابانی

تعداد کودکان کار و خیابانی و بازمانده از تحصیل به واسطه بیکاری، دستمزدهای زیرخط فقر و گرانی هزینه‌های تحصیل رو به ازدیاد نهاده و خصوصی سازی در بخش آموزش نیز به تشدید طبقاتی شدن امر آموزش و شکاف طبقاتی منجر گردیده است.

نایمنی محل های کار

آمار کسانی که در محل های کار کشته و یا مجروح و معلول می شوند بخاطر عدم اجرای قوانین و مقررات مربوط به ایمنی توسط کارفرمایان و عدم نظارت وزارت کار و ممنوعیت فعالیت تشکل های سندیکایی، همه ساله بیشتر شده و در سال گذشته ۲۴ درصد افزایش پیدا کرده است.

گسترش اعتراضات کارگری و سرکوب تشکل های مستقل سندیکایی

تشدید بیکاری، پایمال سازی حقوق شهروندی و سندیکائی کارگران، تعویق پرداخت دستمزدها، دستمزدهای نازل و باز بودن دست کارفرمایان برای تشدید استثمار و زورگویی به کارگران به نوبه خود موجب گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری شده است. طی سال ۹۵ بالغ بر ۷۰۰ حرکت اعتراضی کارگران و مزدبگیران شاغل و بازنشسته در سراسر کشور گزارش شده است. گرچه اکثر این اعتراضات تداومی و واکنشی در مقابل تعرض دولت و کارفرمایان بودند، اما کنش های صنفی تعرضی نیروی کار، همبستگی در میان گروه های مختلف کارگری، تلاش ها برای سازمان یابی مستقل سندیکایی افزایش و آگاهی طبقاتی در میان کارگران و مزدبگیران ارتقاء یافته است. یکی از دستاوردهای مهم کارگران در طی این مدت، وادار کردن دولت روحانی به پس گرفتن لایحه ضدکارگری موسوم به اصلاح قانون کار بود.

جمهوری اسلامی با اعمال زور و ایجاد محدودیت های متعدد مانع از تشکیل سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری می شود و فعالین آنان را دستگیر و روانه زندان می سازد. در حالی که سندیکاها و اتحادیه های متعدد کارفرمایی بدون هیچ مانعی به فعالیت خود ادامه می دهند و در تصمیم سازی های دولت به سود بسط منافع کارفرمایان نقش روزافزونی ایفا می کنند. وزارت کار در عمل از اجرای مقابله نامه های ۷۸ و ۹۸ سازمان بین المللی کار خوداری می کند و از تشکل های فرمایشی رسمی که نقش چشم و گوش حکومت در محل های کار را به عهده دارند، حمایت به عمل می آورد. شمار کسانی که به دلیل فعالیت های سندیکایی در این مدت به زندان محکوم و یا از کار اخراج شده اند، افزایش چشمگیری پیدا کرده است. شلاق زدن کارگران به مجازات های گذشته افزوده شده است.

برای تامین حقوق کارگران و مزدبگیران!

ما دفاع از حقوق کارگران و مزدبگیران و ارتقا همه جانبه شرایط زندگی و سازمانیابی آنها را، جزو وظائف اصلی خود می دانیم و برای تحقق برنامه زیر مبارزه می کنیم:

- آزادی کارگران زندانی و پایان دادن به پیگرد فعالین صنفی.

- به رسمیت شناختن حق تشکل و اعتصاب کارگران بر مبنای مقاله نامه های بنیادین سازمان بین المللی کار، از آن جمله مقاله های ۸۷ و ۹۷ سازمان بین المللی کار.

- تضمین امنیت شغلی و اجتماعی کارگران و مزدبگیران و لغو قراردادهای موقت در مشاغلی که ماهیت مستمر و طولانی دارند.

- افزایش دستمزدها و حقوق بازنشستگی متناسب با هزینه ها و نیازهای واقعی زندگی خانوار کارگری.

- لغو "طرح کارورزی" و "طرح استاد - شاگردی".

- رفع تبعیض در استخدام و اخراج، ارتقا شغل و حقوق و مزایای کار بین زن و مرد، پرداخت دستمزد برابر برای کار برابر و فراهم آوردن منابع، امکانات و فرصت های شغلی برابر برای زنان و مردان.

- افزایش کنترل و اعمال نظارت بر چگونگی رعایت حقوق کار و ایمنی وسایل و محل های کار.

- تامین اجتماعی همه جانبه و فراگیر شامل بیمه های درمانی، از کارافتادگی و بازنشستگی برای کارگران و مزدبگیران و خانواده های آنان.

- پرداخت حقوق بیکاری به تناسب حقوق و زمان کار آنان.

- لغو کار کودکان..

برای دستیابی به حقوق کارگران و مزدبگیران!

تحقق خواسته های کارگران، متوقف نمودن تعرض دولت و کارفرمایان و افزایش دستمزد و ارتقاء سطح زندگی، تنها با گسترش مبارزات و تحکیم همبستگی در جنبش کارگری ممکن است. کارگران کشور ما باید بتوانند در تشکل های سندیکایی در محل های کار، شهرها و رشته های شغلی و حرفه ای و کشوری سازمان یابند. جمهوری اسلامی برای جلوگیری از سازمانیابی کارگران و مزدبگیران، سازمانگران اعتراضات کارگری را به زندان و شلاق محکوم می کند. مبارزه متحد کارگران و مزدبگیران می تواند رژیم را وادار سازد که کارگران زندانی را آزاد و به پیگرد فعالین صنفی پایان دهد.

ما به عنوان جریان های چپ دمکرات و سوسیالیست در این مبارزه همراه و پشتیبان کارگران و مزدبگیران هستیم و از مطالبات آنها حمایت می کنیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۸ مهرماه ۱۳۹۶ (۱۰ اکتبر ۲۰۱۷)

تداوم برنامه هسته ای با کدام منطق؟

علی پورنقوی



بادداست سیاسی کارآنلای

۱ روز سه شنبه، ۱۷ اکتبر ۲۰۱۷، خبر امضای قراردادی میان ایران و نروژ برای ساخت چند نیروگاه خورشیدی در ایران اعلام شد. به موجب این قرارداد، که ارزش کلی آن دوونیم میلیارد اورو است، طرف نروژی قرارداد در خلال ۵ سال آینده چندین نیروگاه خورشیدی را در دشت کویر ایران با ظرفیت نهائی دو گیگاوات ایجاد خواهد کرد.

تا آنجا که پروژه های تولید انرژی در جمهوری اسلامی مطرح اند، بر پایه همین چند داده مختصر می توان این قرارداد را قرارداد شفافیتی در جمهوری اسلامی نامید. آیا هنوز در همین حد از شفافیت، ارزش کلی قرارداد نیروگاه بوشهر اعلام شده است؟ در باره قرارداد دیگری که سه سال پیش برای توسعه نیروگاه بوشهر میان ایران و روسیه عقد شد، چطور؟ و مهمتر از همه، جمهوری اسلامی برای پیشبرد برنامه هسته ای اش بر نیازهای انرژیهای ایران تأکید داشته و دارد. اما آیا هنوز یک داده رسمی در باره هزینه های این برنامه - که هنوز هم با تداوم بی معنایش ثروت کشور ما را می سوزاند، بی آن که حتی شمعی را روشن کند - انتشار داده است؟

برای آن که دور دیگری از مذاکرات ممکن و متحقق شود - خاصه مذاکراتی که اصلیتترین دو طرف آن، یعنی ایران و آمریکا، مواضع بسیار ناهمسازی دارند - قاعدتاً زمان بسیاری لازم است و تا آن زمان ابداً روشن نیست روند رویدادها به کجا بیانجامد

پاسخ همگی این سؤالات منفی است. این همه در حالی است که ظرفیت تولید انرژی تأسیسات قرارداد مورد اشاره همدریف بزرگترین نیروگاه خورشیدی "فونولتائیک" در دنیا و دوبرابر ظرفیت نیروگاه بوشهر خواهد بود. کمتر از یک ماه پیش نیز خبر دیگری انتشار یافت که حکایت از نهائی شدن قراردادی بین ایران و بریتانیا می کرد؛ قراردادی برای تولید یک نیروگاه خورشیدی در ایران به ظرفیت ۶۰۰ مگاوات. "ضرب ظرفیت به هزینه" این پروژه نیز قابل مقایسه با ضرب مشابه در قرارداد با نروژ است.

۲ هفته گذشته دونالد ترامپ اعلام کرد که نمی تواند پایبندی ایران به "برجام" را تأیید

کند. او بدون آن که پای آمریکا را از این قرارداد بین المللی کنار بکشد، تصمیم در این باره را به کنگره این کشور سپرد. در عین حال تصریح کرد که اگر کنگره در این باره اقدام نکند، او چنین خواهد کرد.

مقامات چین و روسیه تا کنون از گشودن روزنه برای دست زدن به دور دیگری از مذاکرات، پرهیز کرده اند. معضلهائی هم که ترامپ در همین ۹ ماه نخست ریاست جمهوری اش برای خود ایجاد کرده است، کم نیستند

می توان گفت در بازی "پوکری" که یک بار دیگر در بین طرفهای اصلی برجام (ایران، آمریکا، اتحادیه اروپا، آلمان، بریتانیا، چین، روسیه و فرانسه) و "پشتدستی" آژانس بین المللی انرژی اتمی و شورای امنیت آغاز شده است، "دست" بسیاری از طرفها تقریباً خوانده شده است. ترامپ، علیرغم وعده انتخاباتی اش دایر بر این که برجام را پاره خواهد کرد و رجزخوانی های بعدی اش در این باره، چنین نکرد. به نظر می رسد او اکنون، خواه شخصاً و خواه به عنوان جزئی از یک دستگاه حاکمه، درک روشنتری از معادلات جهانی یافته و متوجه شده است که نمی تواند چندان هم بیگدار به آب بزند. این درک روشنتر از تعادل کنونی موجبی است که ترامپ "صعود به پائین" را آغاز کند. در عین حال باید تصریح کرد که آنچه زیر نام "استراتژی جدید" آمریکا در قبال ایران اعلام شده، مبین عقب نشینی صرف نیست، بلکه حاوی عناصر بالقوه ای برای از سرگیری فشارها بر جمهوری اسلامی در یک ائتلاف بزرگتر است. این تعدد جوانب در استراتژی جدید آمریکا، در اظهارات رکس تیلرسون، وزیر امور خارجه این کشور، که بدون شک نقش مقدمی در تدوین آن داشته، به خوبی منعکس است. تیلرسون، دوزور پس از اعلام تصمیم ترامپ، تصریح کرد که "آمریکا به دنبال آن است که با ماندن در برجام و همکاری با دوستان و متحدانش نواقص این توافق هسته ای را برطرف کند." با این حال نکته مهمتر و روشنتر در اظهارات تیلرسون این اشاره او بود که "تغییرات در این توافق ممکن است در یک توافق ثانویه منعکس شوند".

پس تیلرسون از امکان "توافق ثانویه" می گوید، و نه الزاماً تکمیل برجام. توافق ثانویه مستلزم "خاتمه دادن" و "پاره کردن" توافق

نخستین نیست، و قابل توجه است که رهبران آلمان، بریتانیا و فرانسه نیز، در بیانیه مشترکی که ساعتی پس از اعلام تصمیم ترامپ انتشار دادند، روزنه ای درست در همین راستا به روی دستگاه حاکمه آمریکا گشودند. آنان در بیانیه مشترک شان با حمایت از حفظ برجام، تأکید بر بین المللی بودن این توافق و پایبندی ایران به آن، تصمیم ترامپ را نکوهیده اند، اما توأمآ نگرانی خود را "از برنامه موشک های بالستیک ایران و فعالیت های منطقه ای این کشور که مغایر مصالح امنیتی اروپا است" ابراز داشته و اعلام آمادگی کرده اند که "در این زمینه در همکاری تنگاتنگ با آمریکا و دیگر شرکای ذینفع اقدامات مناسبی را" انجام دهند. بیشتر از این نیز ماکرون در حاشیه اجلاس سالانه سازمان ملل از آمادگی فرانسه برای "توافقات تکمیلی" که محدودیتهای دیگری را بر ایران اعمال کنند، خبر داده بود. خلاصه به نظر می رسد "استراتژی جدید" آمریکا مجدداً متوجه شکل دادن به یک ائتلاف علیه جمهوری اسلامی شده است، ولو که این ائتلاف به گستردگی ائتلاف شکل گرفته در زمان اوباما نباشد.

تیلرسون، دو روز پس از اعلام تصمیم ترامپ، تصریح کرد که "آمریکا به دنبال آن است که با ماندن در برجام و همکاری با دوستان و متحدانش نواقص این توافق هسته ای را برطرف کند." با این حال نکته مهمتر و روشنتر در اظهارات تیلرسون این اشاره او بود که "تغییرات در این توافق ممکن است در یک

مقامات چین و روسیه تا کنون از گشودن روزنه برای دست زدن به دور دیگری از مذاکرات، پرهیز کرده اند. معضلهائی هم که ترامپ در همین ۹ ماه نخست ریاست جمهوری اش برای خود ایجاد کرده است، کم نیستند. به علاوه برای آن که دور دیگری از مذاکرات ممکن و متحقق شود - خاصه مذاکراتی که اصلیتترین دو طرف آن، یعنی ایران و آمریکا، مواضع بسیار ناهمسازی دارند - قاعدتاً زمان بسیاری لازم است و تا آن زمان ابداً روشن نیست روند رویدادها به کجا بیانجامد.

...



کودکان خیابانی، آسیب پذیرترین گروه اجتماعی

بهرورز خلیق

یادداشت سیاسی کارآتلاین

مشاغل متعارف (دست‌فروشی، آدامس‌فروشی، نوازندگی، زیاله‌گردی و...) و مشاغل غیرمتعارف و غیرقانونی (خرید و

ی فقر، بلقائتی، در قبال برعهده

برای افزایش دستمزد کارگران، اعتراض‌های کارگری را سازمان دهیم



به گزارش خبرگزاری (ایلنا) کمیته دستمزد که زیر نظر شورای عالی کار فعالیت می‌کند و وظیفه بررسی و تعیین میزان افزایش دستمزد سالانه مطابق با ماده ۴۱ قانون کار را به عهده دارد، هفته گذشته نخستین جلسه اش را برای تعیین سقف دستمزد کارگران در سال ۹۷ برگزار کرد.

شورای عالی کار همه ساله برای تعیین سقف حداقل دستمزد چند ماه قبل از تغییر سال، بحث و مذاکره را با فرمول سه جانبه‌گرایی در رابطه با موضوع یاد شده، برای تعیین سقف دستمزد سال جدید برگزار می‌کند.

امسال اما این شورا کارش را زودتر از سال‌های گذشته شروع کرده است، به نظر می‌رسد، دلیل اصلی این اقدام شورای عالی کار، ارتباط با اعلام افزایش ۵ درصدی حقوق ماهیانه کارمندان دولت در سال آینده است.

به احتمال زیاد دولت قصد دارد دستمزد کارگران را نیز به همین مقدار افزایش دهد و به همین دلیل امسال زودتر از زمان معمول، مقدار افزایش حقوق کارمندان را اعلام کرده تا شورای عالی کار فرصت کند، آن را در میان کارگران توجیه کرده و نارضایتی و اعتراض‌های قابل پیش‌بینی به این مسئله را مدیریت نماید.

این مقدار افزایش حقوق برای کارمندان دولتی در شرایطی صورت می‌گیرد که حتی بنا به داده‌های رسمی آماری نرخ تورم حداقل ۱۰ درصد است و نظر به کاهش ارزش پول ملی و تغییر سیاست‌های

ضد تورمی دولت برای خروج از رکود تورمی، انتظار می‌رود مطابق پیش‌بینی کارشناسان اقتصادی نرخ تورم روند صعودی اش را از سر بگیرد.

افزون بر آن هم اکنون کارمندان دولت با وجود این که نسبت به کارگران حقوق ماهیانه بیشتری دریافت می‌کنند، اما از سطح حقوق هایشان ناراضی‌اند و خواهان افزایش حقوق هایشان هستند.

اما نگرانی دولت روحانی، شورای عالی کار و تشکل‌های حکومتی بیشتر از کارمندان، از واکنش‌های اعتراضی کارگران در این خصوص است.

به همین خاطر شورای عالی کار امسال زودتر از سال‌های گذشته کارش را شروع کرده تا بلکه بتواند، مانند سال‌های گذشته با فریب و مانور سیاست‌های مختلف، همراه با منجمد کردن دستمزدها به خواست دولت و کارفرمایان جامه عمل بپوشاند و در نهایت با توجیه و مضمون‌سازی طرف کارفرما و دولت از اعتراض

های کارگری، دستمزد زیر خط فقر بار دیگر را به کارگران تحمیل کند.

این شورا در تمام سال‌های گذشته حتی حاضر به افزایش دستمزد کارگران بر اساس ماده ۴۱ قانون کار که ملاک افزایش دستمزد را نرخ تورم و نرخ هزینه‌های خانوار قرار داده نیست.

در سال‌های گذشته هر گاه که شورای عالی کار دستمزد کارگران را افزایش داده، این افزایش، مستقیماً در ارتباط با اعتراض‌های کارگری صورت گرفته است، همواره با نرخ واقعی تورم و هزینه‌های واقعی زندگی فاصله فاحشی داشته و نمایندگان تشکل‌های وابسته، که نقش شریک دزد و رفیق قافله را در شورای عالی کار به عهده دارند مصوبات شورای عالی کار را تأیید و از آن در عمل حمایت و دفاع کرده‌اند.

فشار کم سابقه اعتراض‌های کارگری در سال گذشته شورای عالی کار را برای نخستین بار مجبور به تعریف و تعیین حداقل هزینه خانوار به مقدار ۲ میلیون ۴۸۹ هزار تومان که البته با هزینه‌های واقعی و خط فقر هنوز فاصله زیادی داشت کرد، اما با این وصف این پذیرش به بهانه‌های واهی روی کاغذ ماند و به اجرا گذاشته نشد، اما اعلام آن به جهت نگرانی از واکنش کارگران تا روزهای پایانی اسفند به تعویق افتاد و به کارگران وعده دادند که بتدریج و بصورت پلکانی همه ساله شکاف بین دستمزد ۹۳۰ هزارتومانی با سبد هزینه خانوار را پر خواهند کرد، با این وصف به نظر می‌رسد، امسال نیز نه تنها قصد ندارند به وعده سال گذشته شان عمل کنند، بلکه در تلاشند دستمزدها را مانند حقوق کارمندان دولت کمتر از نرخ تورم افزایش دهند.

با این اوصاف اما امسال نیز کارگران فریب ترفندهای فریبکارانه شورای عالی کار را نخواهند خورد و با بهره‌گرفتن از تجربه‌های خود با گسترش اعتراض‌ها و اعتصاب‌های شان از این فرصت برای فشار آوردن به دولت و کارفرمایان برای افزایش واقعی دستمزدها مبارزه را ادامه خواهند داد و امسال عده زیادی از کارمندان و بازنشستگان نیز که خواهان افزایش دستمزدهایشان هستند، آن‌ها را همراهی خواهند کرد.

در سال‌های گذشته زمزمه‌های تفرقه افکنانه از طرف تعدادی از رهبران خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار در مورد تفاوت حقوق کارمندان و کارگران سر داده شد، اکنون احتمال دارد این زمزمه‌ها در ماه‌های آتی نیز به منظور ایجاد تفرقه در میان مزدگیرانی که خواهان افزایش دستمزدهایشان هستند، تکرار شوند. لازم است در این مورد هوشیار بود و مانع چنین سوء استفاده‌هایی شد.

ماده ۴۱ قانون کار هم اجرای این قانون در بهترین حالت عملی شود، دستمزد کارگران در شرایط کنونی به خاطر محرومیت کارگران از حق تشکل‌یابی مستقل دور از انتظار است و نهایتاً آن مطالبه‌ای که کارگران برایش مبارزه می‌کنند، زیر اجرای بی‌غل و غش ماده ۴۱ در بهترین حالت، سطح زندگی کارگران و خانواده‌هایشان را در حد خط فقر دائمی حفظ خواهد کرد.

تردید نیست که اجرای قانون مذکور، زندگی در حد خط فقر را به کارگران و خانواده‌هایشان تحمیل می‌کند، یقیناً برخورداری از یک زندگی مرفه و همراه با کرامت انسانی حق طبیعی همه کارگران است.

کارگرانی که در کشورهای بسیاری موفق شدند، حقوق سندیکا‌هایشان را به دست آوردند و آن را نهادینه کنند، به خاطر مجهز شدن به ساز و کارهای مختلف از جمله، حقوق سندیکایی و آزادی تشکل‌های از سیطره دولت، بوده است که در نتیجه توانستند سطح دستمزدها و زندگی خود و خانواده‌هایشان را ارتقاء دهند.

طبقه کارگر ایران نیز برای این که بتواند دستمزدها را متناسب با هزینه‌ها و نیازهای واقعی زندگی امروز خود بالا ببرد، نیازمند حد بالای از سازمان یافتگی و همبستگی است.

اما تا آن موقع باید تلاش کند با مبارزه و اعتراض نه تنها دستمزدها را بالا ببرد بلکه از این اعتراض‌ها برای سازمانیابی و افزایش همبستگی طبقه کارگر بهره بگیرد، با وجود تمام موانعی که در این راه قرار دارند، مع الوصف طبقه کارگر ایران از تجربه، آگاهی، ظرفیت و مسئولیت کافی برای رسیدن به چنین موقعیتی برخوردار است.

برای افزایش دستمزد در سال آتی، از هم اکنون لازم است تا سازماندهی مبارزه صنفی کارگران را آغاز کرد و منتظر تصمیمات از پیش تعیین شده شورای عالی کار نماند.

تنها در این صورت است که می‌شود روی تصمیمات این شورا که همه ساله از افزایش واقعی دستمزدها جلوگیری می‌کند، اثر گذاشت.

شکی نیست که افزایش دستمزدها، به میزان کم و کیف اعتراض‌های کارگری بستگی دارد و راه دیگری برای خلاصی از دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر وجود ندارد.

نقش ایران در تحولات عراق و اقلیم

فرخ نعمت‌پور



ناظم دباغ، نماینده اقلیم کردستان، از اتحادیه میهنی کردستان، در واکنش به تحولات جاری اقلیم و عراق گفت که "کردستان عراق طرح سلیمانی را پذیرفت." که منظور او طرح خاتمه جدائی اقلیم کردستان از کشور عراق است. البته باید گفت که ناظم دباغ بدین وسیله در کنار آن جریان‌های از اتحادیه میهنی قرار می‌گیرد که به همکاری با دولت مرکزی عراق برخاست.

بی‌گمان نقش ایران از طریق قاسم سلیمانی در تحولات جاری این خطه بسیار بارز است، چنانکه خود آراس شیخ جنگی^۱ از کادرهای برجسته اتحادیه میهنی و از گردانندگان سناریوی اخیر، که برادرزاده مام جلال هم هست، خود صراحتاً بدان اشاره کرده‌است. او از نقش ایران بخاطر عدم درگیری نیروهای عراقی با پیشمرگه‌ها تشکر کرد.

بسیاری، از جمله کسانی که خواهان مقاومت نیروهای مسلح کرد با نیروهای عراقی هستند، معتقدند که حشد شعبی بخشی از سپاه پاسداران است و در واقع حرکت اخیر عراق در ورود به مناطق مورد مناقشه میان کردها و دولت مرکزی، اساساً برنامه ایران بوده است و شخص قاسم سلیمانی در آن رل اصلی را بازی کرده‌است. در واقع آنان این سناریو را سناریوی ایران، البته با کمک ترکیه و حتی آمریکا و غرب، ارزیابی می‌کنند.

اما آیا واقعا همه چیز آنچنانکه نماینده اقلیم در ایران و نیز مخالفان می‌گویند، کار ایران بود؟ باید گفت که آری در واقع گرداننده اصلی برنامه و آنکه طراح مرکزی بود، ایران بود. جمهوری اسلامی از همان

ابتدای قصد بارزانی برای اجرای همه‌پرسی، به او هشدار داد و گفت که این طرح را یک طرح اسرائیلی ارزیابی می‌کند و همه توان خود را برای جلوگیری از اجرای آن بکار خواهد برد. هشدارهای که بارزانی بدان توجه نکرد و با اهمیت ندادن به نقش مهم ایران در منطقه، در واقع می‌پنداشت که امکانات این کشور با توجه به رقابتهایش با غرب و با ترکیه در منطقه، در سطح نامطلوبی است.

ظاهراً بارزانی به چند دلیل علیرغم آگاهی از توان و نفوذ ایران، تهدیدات جمهوری اسلامی را جدی نگرفت و علیرغم ملاقاتهای چند باره قاسم سلیمانی با او و هشدارهایش در قبال اینکه اقلیم در صورت برپائی فرآیند بسیاری چیزها را از دست خواهد داد، توجه جدی مبذول نکرد. از جمله این دلایل چنانکه گفته شد می‌توان به امر وجود رقبای جدی ایران در منطقه اشاره کرد و همچنین به دلیل جذب بخش مهمی از اتحادیه میهنی، بعنوان حزب نزدیک به ایران، به خود و دو شقه کردن آن.

بی‌گمان نقش اصلی را در تحولات جاری عراق داشته است، اما این بدان معنا نیست که هر آنچه اتفاق افتاد تنها بر اساس خواست جمهوری اسلامی بود. در واقع خواست جمهوری اسلامی بر یک بستر تفاهم گسترده جلو رفت که در آن کشورهای بسیاری، مستقیم و غیرمستقیم، دست داشتند. و اینکه چرا این خواست مشترک وجود داشت اساساً به مشکل امنیتی در عراق برمی‌گردد که همه جهان را سالهای مدیدی است نگران ساخته است.

البته علیرغم جلورفتن خواست ایران در تحدید قدرت کردها، اما این بمنزله پایان تسلط کردها بر بخشی از مناطق خودشان نیست و بی‌گمان آنان می‌توانند کماکان در سه استان

اصلی سلیمانیه، اربیل و دهوک با دوایر اداری و سیاسی خود باقی بمانند. جامعه غرب به هیچ وجه زیر بار تکرار دوران صدام نخواهد رفت، زیرا که نه فجایع انسانی دیگر را تحمل خواهد کرد و نه بعد از دادن این همه هزینه، به بازگشت شرایط پیشین تن دردهد. ایران هم چنانکه خود بارها تأکید کرده‌است ضمن تأکید بر قانون اساسی عراق و حقوق مندرجه کردها در آن، با تسلط اقلیمی کردها بر مناطق خودشان مشکلی ندارد.

پس مشکل امنیتی که غرب نگران آن است و مشکل تغییر جغرافیای سیاسی که ایران آن را به ضرر خود ارزیابی می‌کند، نهایتاً به یک نوع همسوتی سیاسی میان ایران و کشورهای دیگر در عراق و اقلیم کردستان منجر شد و حادثه شانزده اکتبر را در بازپس گیری مناطق مورد مناقشه رقم زد.

و شاید این همکاری اعلام نشده و ضمنی، در کنار تأکید اروپا بر برجام، سفر سپهسالار ایران به اروپا و ملاقات با مقامات نظامی آن دیار در ایتالیا، سخنان تیلرسون در مورد اینکه آمریکا مراودات ایران - اروپا را مختل نخواهد کرد، همه و همه نشان این باشند که در مسیر بازگشت و تثبیت قدرتهای مرکزی در منطقه خاورمیانه، تفاهمی علنی و ضمنی صورت گرفته باشد که بی‌گمان تحدید قدرت کردها و بازگشت آنان به مدار قدرت مرکزی، البته با مختصات خود، بخشی از این پروژه کلان باشد.

بی‌گمان کردها هم از این وضعیت مطلعند. همکاری مستقیم و غیر مستقیم آنان با روند موجود در عراق که نشانه آن، عقب نشینی و خودداری از جنگ و خونریزی گسترده بوده است، خود دلیلی بر این موضوع است.

تداوم برنامه ...

ادامه از صفحه ۶

اما این فاکتورهای ناروشن سمتی را که از هم اکنون برای شکل دادن به آن کوشش می‌شود، هنوز ابداً منتفی نمی‌کند. سمتی که اگر متحقق شود، جز کشاندن ایران به دور دیگری از تنشهای آینده سوز به بار نخواهد آورد.

۲ قراردادهای پیشگفته و گامهای احتمالی دیگری با رویکرد به انرژیهای تجدیدپذیر، سوای امتیازات زیست محیطی شان، می‌توانند حاوی پیام مثبتی به جهان خارج نسبت به برنامه هسته ای جمهوری اسلامی نیز باشند. واقعیت این است که پیگیری مصرانه یک برنامه هسته ای، ولو برای انرژی، حتی تا پایان قرن گذشته هم قرینه ای برای تعقیب یک برنامه هسته ای غیرصلح آمیز بود، تا چه رسد به چنین مشی ای در قرن جاری که انرژیهای تجدیدپذیر در زمینه اقتصادی نیز به رقابت با انرژیهای فسیلی هم برخاسته اند. تدوین یک سیاست متکی به انرژیهای تجدیدپذیر و پیگیری چنین سیاستی قطعاً در کاهش تنش بین ایران و آمریکا مؤثر خواهد افتاد. اما در چنین صورتی، این خود جمهوری اسلامی خواهد بود که درگیر پرسش سختتری خواهد شد: تداوم برنامه هسته ای با کدام منطق؟ یک نکته جدی در سخنان امروز خامنه ای وجود داشت و آن این که "تا طرف مقابل برجام را پاره نکند، ما آن را پاره نخواهیم کرد." نکته مثبتی که، چون نیک نظر کنی، وفاداری به آن پرسش مطرح شده را به نحو اکیدتری در برابر جمهوری اسلامی قرار می‌دهد.

* نیروگاه های خورشیدی به دو نوع عمومی تقسیم می‌شوند: ۱- فوتوولتائیک، ۲- حرارتی. در نوع نخست، انرژی خورشیدی توسط پانلهای خورشیدی مستقیماً^۱ به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود. در نوع دوم انرژی خورشیدی ابتدا به انرژی حرارتی و سپس از این طریق به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود. حداکثر توان نیروگاه های موجود از نوع نخست چندین برابر توان نیروگاه های نوع دوم است.

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

من بی‌کس‌ترین زندانی این شهرم



بی‌کس‌ترین زندانی این شهرم! شهری که با نام زندانش عجین شده است، با عجبیب، شهری که ۸۱ روز از اعتصابم می‌گذرد اما هیچ گوش شنوا و دست یاری دهنده‌ای از آن برای من نمانده است.

محمد نظری هستم، ۲۴ سال است که در پشت میله‌های زندان از مهاباد و ارومیه تا همین زندان رجایی‌شهر و هر روز بی‌کس‌تر از روز پیشش و تنهاتر شده‌ام. پدر و مادر و برادرم رهسپار گورستان بوکان شده‌اند و جز شما مردم کسی را ندارم.

۸۱ روز از اعتصابم می‌گذرد. اعتصابی برای خواسته‌های ساده. خواسته‌ام نه آزادی و نه مرخصی بلکه اجرای قانون است. قانونی که با اجرای آن ۴ سال و نیم پیش باید آزاد می‌شدم ولی دست‌های نامریی قدرت و امنیت از اجرای این قانون (مواد ۱۰، ۹۹، ۱۲۰ و ۷۲۸ از قانون مجازات اسلامی جدید) درباره من جلوگیری می‌کنند. حال پس از ۲۴ سال زندان و در عین تنهایی و بی‌کسی هیچ راه دیگری جز اعتصاب برایم نمانده است.

کجا بید مردم؟

مرا به خاطر بی‌کسی‌ام به حال خود مگذارید. فرق من با آرش صادقی که بیش از ۷۰ روز گرسنگی کشید در چیست جز این‌که او پدر و همسری داشت و شما مردم را، اما من هیچ کسی ندارم. پدر، مادر و برادرم که سال‌هاست در گورستان بوکان خوابیده‌اند و مرا اگر دست یاری‌گری باشد شما بید که تنها تکیه‌گاه و امیدم هستید.

مرا کمک کنید، کمک کنید صدایم شنیده شود که اکنون چیزی جز مرگ برای رها شدن از این عذاب زندان و اعتصاب برایم نمانده است.

کمکم کنید برای رسیدن به حق قانونی آزادی که از من دریغ کرده‌اند. جز این اگر باشد بر اعتصابم می‌مانم تا با مرگ رهسپار گورستان بوکان شوم که جز آنجا هیچ جایی و هیچ کسی برایم نمانده است.

محمد نظری

زندان رجایی‌شهر

قاچاق ۸۰۰ ...

ادامه از صفحه ۱۰

نام ما چیست؟

نام ما چیست؟ آیا انسان نام داریم؟ آیا خود را مسئول نه، ولی کمی باشرف می‌دانیم. فرقی نمی‌کند چه دینی داریم. زنیم یا مرد. اهل کجا هستیم یا چه شغلی داریم. آیا ما انسان هستیم؟

لازم نیست پز روشنفکری بدهیم؛ وقتی گزارش رقیه ۱۳ ساله در روزنامه همبستگی چاپ شد روزنامه فروش‌های تهران صد هزار تومان برای دیه دخترک که کلا سیصد هزار تومان بود جمع کردند.

لازم نیست لاف سیاست بزنییم با کراوات یا بی‌روسری، با روسری یا بی‌ریش؛ فقط کافیسیت بفهمیم و درک کنیم که ما انسانیم.

لازم نیست پول خرج کنیم فقط کافیسیت یک لحظه فکر کنیم که همه این دختران که امروز معلوم نیست در کدام نا کجا آباد بردگی می‌کنند دختران ما هستند. اهل هر کجا می‌خواهند باشند ولی دختران ما هستند.

آنوقت چه راست یا چپ از هیچی نمی‌ترسیم و همگام و هم قدم مقابل قوه قضاییه، مجلس هر روز و هر روز جمع می‌شویم تا مجبور کنیم متولیان کشور را که به جای شعار یک گام مشترک بردارند و با قاچاق دختران ایرانی که امروز در بردگی جنسی به سر می‌برند مبارزه کنیم اگر نفعی در این قاچاق انسان ندارند.

منبع: سایت نگاه

قاچاق ۸۰۰ دختر ایرانی به ناکجا آباد

فریبا داوودی مهاجر



محکومیت متهمان باند بزرگ قاچاق دختران به ۱۰۰ سال حبس، خبر کوتاه است و خبرگزاری تسنیم توضیح زیادی که بتوان به حواشی و چگونگی خبر دست یافت منتشر نکرده است، اما خبر همین اندازه هم هولناک است. "شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست قاضی صلواتی، متهمان یک باند بزرگ قاچاق دختران را مجموعاً به تحمل ۱۰۰ سال حبس محکوم کرد."

به گزارش خبرگزاری تسنیم، عوامل یک باند بزرگ قاچاق دختران که اقدام به قاچاق بیش از ۸۰۰ دختر کرده بود، چندی پیش، دستگیر و برای متهمان آن، پرونده قضایی تشکیل شد. عوامل باند با اقدام به شناسایی دختران آنها را اغفال می‌کردند که نهایتاً پس از تکمیل تحقیقات، برای ۱۰ نفر از متهمان کیفرخواست صادر و پرونده برای رسیدگی به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب ارسال شد که پس از جلسات متعدد هر کدام به ۱۰ سال زندان محکوم شدند.

متهمان به حکم صادره اعتراض کرده و پرونده آنها به شعبه ۲۶ دادگاه تجدید نظر فرستاده شد. خبرگزاری تسنیم می‌نویسد دادگاه تجدید نظر هم چندی پیش برگزار شده اما هنوز حکم نهایی و قطعی صادر نشده است.

سر شبکه این باند که دختران ایرانی را به کشورهای مختلف قاچاق می‌کرده است متواری شده و برای وی پرونده جداگانه‌ای تشکیل شده است. هنوز خبری از نحوه فعالیت، چگونگی جذب دختران به این شبکه‌ها منتشر نشده است و از سرنوشت این دختران خبری در دسترس نیست.

گزارش سالانه وزارت امور خارجه آمریکا دروغ نبود

وقتی گزارش سالانه وزارت امور خارجه آمریکا درباره قاچاق زنان ایرانی به دبی و سلیمانیه در سال ۲۰۱۶ منتشر شد بسیاری آن را مغرضانه، دروغ و سیاه نامی امپریالیست خواندند ولی خبر "خبرگزاری دولتی تسنیم" که وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است نشان می‌دهد که آن گزارش پر بیراهه نبوده است، گزارشی که نشان می‌داد شمار زیادی از دختران ایرانی برای خدمات جنسی اجباری به شکل سازماندهی شده به کشورهای مختلف قاچاق می‌شوند به طوریکه در سال ۲۰۱۶ دولت ایران قبول کرده که با کشورهای لهستان، اسپانیا و ترکیه در زمینه مبارزه با قاچاق جنسی همکاری کند.

نکته مهم گزارش سالانه وزارت امور خارجه در ابتدای این گزارش است که می‌نویسد: «دولت ایران نتوانسته به

بر اساس این گزارش که توسط کمیته زنان سازمان دفاع از قربانیان خشونت به همراه یکی از کارشناسان بهزیستی در سفر خود به مشهد تهیه شده، یک شیوه کارقاچاقچیان به این صورت است که قاچاقچیان تحت پوشش ازدواج و این که اهالی زاهدان هستند و ثروت و مکنی دارند دختران را از خانواده‌هایی که در شرایط بد اقتصادی هستند، خواستگاری کرده و به عقد خود در می‌آورند و سپس آنها را به خانه‌های فساد در پاکستان که به "خرابات" مشهورند می‌فروشند.

یکی از مناطق حاشیه نشین مشهدیه نام (قلعه ساختمان) از مناطق بود که مورد هدف این گروه‌ها به دلیل فقر زیاد اهالی قرار داشت. قاچاقچیان در نهایت این دختران را به شهرهای کوئته، کراچی و راولپندی و به کبیزی و یا روسپی‌گری می‌فروشند. مطابق بررسی‌هایی که انجام شده این قربانیان هیچ‌گونه آگاهی از قاچاق شدن خود ندارند و تنها چند روز بعد از ازدواج همراه با اجبار، زور، تهدید و فریب و نیرنگ به زاهدان و سپس به پاکستان انتقال داده شده می‌شوند مگر آن که پدر این دختران آگاهانه آن‌ها را به فروش برسانند.

قربانیان از طریق صیغه ازدواج کرده بودند و ثبت نشدن رسمی عقد آنها یکی از مشکلات اساسی است که برای بازگرداندن آنها به وجود می‌آید چرا که اگر خانواده‌ای از طریق سفارت ایران در پاکستان اقدام کند ازدواج ثبت شده‌ای وجود ندارد.

بر اساس این تحقیق فقدان حفاظت و نگرهبانی کامل از مرزهای شرقی کشور دلیل عمده‌ای برای سهولت کار قاچاقچیان است. دختران قربانی شخصاً هیچ پولی بابت کار جنسی خود دریافت نمی‌کنند و خریداران تمام پول را دریافت می‌کنند و در بدترین شرایط زندگی می‌کنند.

قاچاق زنان و مراسم "حفله"

همچنین در این گزارش آمده است: معمولاً دخترانی که به امارات متحده عربی (دوبی) قاچاق می‌شوند بین ۱۰ تا ۱۶ سال سن دارند و گاهی برای دو مناسبت عمده عید فطر و عید قربان منتقل می‌شوند. انتقال آنها به دو شکل است. عده‌ای از آنها بطور رسمی خواستگاری می‌شوند، به نام شیوخ بزرگ عرب و درازای پرداخت مبالغی به خانواده از مرز عبور داده می‌شوند.

عده‌ای دیگر دخترانی هستند که برای این منظور ربوده می‌شوند و نحوه انتقال آنها متفاوت است و تعدادی از دختران بدون اجازه پدر و مادر و با وعده‌های مختلف از جمله کار و یا حتی تحصیل از کشور خارج می‌شوند. اگر شیوخ عرب در مراسم "حفله" دختران را برای همسری بیسندند مشکل زیادی وجود ندارد. مشکل از زمانی به وجود می‌آید که دختران توسط شیوخ مورد استقبال قرار نمی‌گیرد، بنابراین دختران از اینجا رانده و از آن جا مانده وارد بازار کار شده و به روسپی‌گری در کلوب‌ها و کاباره‌ها مشغول می‌شوند...

ادامه در صفحه ۱۰

استانداردهای حداقلی برای از بین بردن قاچاق انسان برسد و تلاش موثری هم در این باره انجام نداده است.» اما تصریح شده که علیرغم نبود تلاش موثر در دولت ایران برای مبارزه با قاچاق زنان، دولت ایران قدم‌هایی برای مقابله با این موضوع برداشته است.

در این گزارش نوشته شده که دولت ایران موافقت کرده که با برخی کشورهای در منطقه برای مبارزه با قاچاق انسان همکاری کند اگرچه در این دوره دولت ایران هیچ اطلاعاتی در زمینه مبارزه با قاچاق انسان در اختیار این نهاد قرار نداده است. خبر خبرگزاری تسنیم و گزارش وزارت امور خارجه آمریکا نشان می‌دهد در لایه‌های اجتماعی ایران خبرها و اتفاقات هولناکی در جریان است که آنچنان که باید و شاید نه تنها مردم که اصحاب رسانه و جامعه مدنی ایران از آن با خبر نیست و این بی‌خبری پیامد‌های ناگواری بر جامعه ایران خواهد گذاشت.

ایران یکی از مبادی قاچاق زنان

بر اساس گزارش‌های رسیده به مراکز بین‌المللی حقوق بشر که در وب سایت دوپچه وله منتشر شده، ایران در پنج سال گذشته یکی از مراکز ترانزیت و یکی از کشورهای مبدأ قاچاق زنان است که گروه‌های منسجم و سازمان‌یافته، دختران ایرانی را برای خدمات جنسی اجباری به کشورهای افغانستان، کردستان عراق، پاکستان، امارات متحده عربی و اروپا می‌فرستند.

وزارت خارجه آمریکا به دولت ایران پیشنهاد کرده تا مراکز برای کمک به زنان قربانی قاچاق جنسی ایجاد کند و به خصوص خدمات ویژه‌ای برای قربانیان قاچاق انسان بپندیشد از جمله ارائه خدمات پزشکی، روانپزشکی که برای زنان قربانی دارای اهمیت است.

وزارت خارجه آمریکا همچنین از ایران خواسته تا با نهادهای بین‌المللی مبارزه با قاچاق انسان همکاری کند، شفافیت بیشتری در اقدامات و سیاست‌های مبارزه با قاچاق انسان داشته باشد و پروتکل ۲۰۰۰ سازمان ملل در این زمینه را بپذیرد.

به "خرابات" می‌فروشند

سازمان دفاع از قربانیان خشونت که دفتر مرکزی آن در تهران است و مناسبات خوبی با دولت جمهوری اسلامی ایران دارد تحقیقی در زمینه قاچاق زنان منتشر کرده است. در این گزارش آمده است: "سن قربانیان در شماری از موارد حتی کمتر از ۱۴ سال است. این صغر سن نشان دهنده میزان آسیب‌پذیری کودکان دختر در برابر قاچاق انسان است و باید با آن سریع و وسیع برخورد شود. قاچاقی که بخشی از آن در استان‌های خراسان و سیستان و بلوچستان، در واقع استان‌های همجوار کشور با پاکستان و افغانستان رایج است."

قاچاق ۸۰۰ ...

ادامه از صفحه ۹

کتر مسافری به امارات متحده عربی این دختران ایرانی را در کاباره ها و حتی گوشه خیابان ها ندیده باشد و یا تعریف آن ها را نشنیده باشد.

تفاوت عمده ای که این عده از دختران قاچاق شده با قربانیان قاچاق به پاکستان دارند، این است که اغلب اوقات ظاهرا قاچاق دختران با رضایت و آگاهی قربانیان انجام می شود.

در واقع قربانیان از همان ابتدا از مقصد و نحوه کار خود آگاهی دارند. یک نوع رضایت ظاهری که البته به اعتقاد بسیاری از کارشناسان این رضایت ظاهری نمی تواند مانع از این امر شود که ما آنها را در زمره افراد قربانی قاچاق محسوب نکنیم چرا که در واقع این افراد، قربانی شرایط نابسامان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند که گاه برای نجات خانواده از فقر مالی مبادرت به چنین خطری می کنند.

دومین ویژگی این قربانیان این است که اکثر قریب به اتفاق قربانیان تمایلی به بازگشت به ایران ندارند. در واقع بیشتر آنها ترجیح می دهند در همان شرایط غربت و روسپیی گری در دوی بیمانند به جای اینکه به ایران بازگردند چرا که آینده ای در بازگشت برای خود نمی بینند.

در سال ۲۰۱۶ گزارشی ارائه شد مبنی بر اینکه تعداد زنان ایرانی که برای تنفروشی از سال ۲۰۰۵ به دبی برده می شوند افزایش قابل توجهی پیدا کرده است، هر چند که قبل از آن به وسیله افشاگری های یک خلیان جنجال خیری گسترده ای پیرامون آن اتفاق افتاد که مدتی به بازداشت این خلیان منجر شد.

بر اساس گزارشی که در رسانه های آن جا منتشر شد دختران ایرانی مجبور به کار در روسپیی خانه های کردستان عراق به خصوص شهر سلیمانیه می شوند. برخی از این دختران توسط باندهای قاچاق ایرانی به سلیمانیه برده می شوند.

در سال ۲۰۱۵ رسانه های محلی کردستان عراق گزارش دادند که تعدادی از دختران ایرانی ساکن این روسپیی خانه ها هستند.

به هر حال در گزارش وزارت خارجه آمریکا تصریح شده که حکومت ایران هیچگونه همکاری در زمینه پیشگیری از قاچاق انسان با نهادها و سازمان های بین المللی انجام نمی دهد. در داخل ایران هم هیچ نهاد یا سازمانی در این زمینه فعالیت نمی کند. اگر هم فعالیت وتلاشی صورت می گیرد به صورت شفاف و علنی نیست و اطلاعات آن در اختیار نهادهای بین المللی گذاشته نمی شود و نهاد های حمایتی برای حفاظت از این دختران تا بازگشت به زندگی عادی وجود ندارد.

ما اول چتر باز بودیم

بیتا نام مستعار دختری است که امروز در حومه واشنگتن زندگی می کند. وی یکی از این قربانیان است که در ۱۶ سالگی و به علت فقر خانواده و اعتیاد پدرش پذیرفت که برای ازدواج راهی

امارات متحده عربی شود ولی مورد پسند شیوخی که در این بازار هستند قرار نگرفت.

بیتا می گوید در آن زمان قرار بود ۸ میلیون به من داده شود و بقیه را واسطه بردارد و این مبلغ برای خواهران و مادرم نجات بخش بود اما در نهایت من از کاباره ای که در یک هتل بود سر درآوردم؛

می خواندم، می رفیدم و روسپیی گری می کردم، اما نمی دانم پس از چند سال از دعاهای مادرم بود یا هر اتفاق دیگری که احساس کردم یکی از مردانی که هر از چندی به آن محل سر می زند نگاه دیگری به من دارد.

او از من خواستگاری کرد و من فکر می کردم که در باند دیگری خواهم افتاد ولی بعد ها تصمیم به ریسک برای نجات گرفتم چرا که ته قلمب او را مرد خوبی می دیدم.

من با این مرد ازدواج کردم و او من را به این جا آورد. چند سال از ازدواج ما می گذارد و حتی یک بار او به من نگفته است که من چه شغلی داشتم. گفت و گوی من و او در یکی از رستوران های ویرجینیا انجام شد.

در گفت و گوی دیگری که در یکی از خیابان های دبی که ده سال پیش با مادر و دختر ایرانی داشتم که روسپییگری می کردند مادر می گفت: ما در ابتدا برای مردی کار می کردیم که خرج سفر و دستمزدی به ما می داد که برایش لباس و پوشاک به ایران ببریم. اسم ما چتر باز بود تا هزینه های گمرکی آن مرد کم شود.

شوهر من در حادثه ای دستش را از دست داده و بیماری اعصاب گرفته بود. من دو فرزند دیگر داشتم و کل سفر ما ۳ روز طول می کشید.

در یکی از این سفرها مردی پیشنهاد کرد که شیخی پولدار از دختر من خوشش آمده و اگر دخترم بکارت داشته باشد با او ازدواج می کند و ۱۵ میلیون به خانواده ما پرداخت می کند و من واقعا باور کردم و خوشحال شدم. داستان این مادر و دختر طولانی بود ولی در نهایت در حالی با آن ها گفت و گو کردم که هر دو کارگری جنسی می کردند.

خبر های پشت پرده گاهی رو می شود

روزنامه انتخاب در سوم خرداد سال ۱۳۸۱ از کشف یک شبکه گسترده فساد و فحشا خبر داد و نوشت اعضای گسترده ترین باند بین المللی فساد و فحشا در ایران که اقدام به جذب و انتقال دختران زنان ایرانی به کشورهای آسیایی می کردند توسط ماموران مرکز اجرای امر به معروف و نهی از منکر سپاه دستگیر شدند.

بر اساس گزارش این روزنامه، شبکه فساد زنان و دختران جوان را با پرداخت پول های هنگفت و با کمک تعدادی از تجار ثروتمند به کشورهای عربی و خلیج فارس انتقال می دادند. بر اساس این گزارش حدود ۲۰۰ دختر و زن جوان در این باند عضویت داشتند.

روزنامه قدس ۲۱ مهر سال ۱۳۸۱ نوشت: "با متلاشی شدن یک باند قاچاق زنان و دختران به کشورهای دیگر ۲۸ نفر از اعضای این شبکه دستگیر و ۱۵ نفر از قربانیان آنها به کشورمان بازگردانده شدند.

اعضای این شبکه با ترفندهای گوناگون بویژه ازدواج صوری با دختران آنان را به بهانه سفر از راه زاهدان خارج کرده و به یکی از کشورهای همسایه شرقی (پاکستان) انتقال می دادند این تبهکاران عمده طعمه های خود را از بین دختران معتاد و دارای

فقر فرهنگی و مادی انتخاب می کردند.

روزنامه ایران ۲۴ بهمن ۱۳۷۹ نوشت: "جزئیات فعالیت شبکه مخوف قاچاق دختران کم سن و سال و نوجوان ایرانی در کشورهای حوزه خلیج فارس فاش شد. مسئولیت این شبکه قاچاق دختران جوان ایرانی به خارج از کشور با فردی بود که بابت هر دخترتوزن جوان ایرانی مبلغ هنگفتی را دریافت می کرد.

حتی عباسعلی علیزاده رئیس کل دادگستری وقت استان تهران خبری مبنی بر کشف فعالیت یک شبکه قاچاق دختران ایرانی کشورهای حوزه خلیج فارس را اعلام کرد.

خبرنگار کیهان از مشهد نیز گزارش داد: "با انهدام ۱۱ شبکه فعال فساد و فحشاء در مشهد ۱۴۸ نفر بازداشت شدند. این باندها حدود ۵ سال در نقاط شهر مشهد فعالیت داشتند و ده ها نفر از دختران توسط این باند اغفال و به کشورهای عربی خلیج فارس پاکشورهای آسیای شرقی قاچاق می شدند.

قاضی صادقی رئیس مجتمع قضایی شهید مطهری شعبه ۱۰۰۷ عنوان کرد اتهامات اعضای این باند قوادی، رابطه نامشروع، قاچاق زنان جوان اعلام کرد."

خبرنگار کیهان در شیراز نیز نوشت: "یک باند فساد و فحشاء و قاچاق دختران در شیراز متلاشی و بازداشت شدند."

جام جم ۱۶ مهر در سال ۱۳۸۱ نوشت: "پلیس باند قاچاق دختران را در فرودگاه مهر آباد به دام انداخت. پرونده رسیدگی به جرایم اعضای این باند به شعبه ۱۳۱۰ مجتمع قضایی ویژه به ریاست قاضی صابری ظفر قندی ارجاع شد."

ماهنامه خواندنی ۲۴ مهر سال ۱۳۸۱ طی گزارشی اعلام کرد: "در استان های خراسان و سیستان و بلوچستان چندین هزار دختر ایرانی به مردان افغانی فروخته شدند. اخیرا یک باند برده گیری که عده نامعلومی از دختران ایرانی را در پاکستان به کنیزی فروخته اند شناسائی و برخی از اعضا آن دستگیر شدند. بر اساس یک آمار رسمی اظهار شده است که فقط بوسیله همین باند بیش از ۱۵۰ دختر مشهدی به پاکستان برای تنفروشی منتقل شدند شیوه کار اعضای این باند چنین بوده است که دختران را از خانواده هایشان خریداری کرده و به عقد خود در می آوردند سپس آنها را به خانه های فساد که در پاکستان به خرابات موسومند می فروختند.

لازم به ذکر است که منطقه میرجاوه در زاهدان به عنوان یک منطقه ترانزیت در امر قاچاق انسان به شمار می رود. استان های خراسان و سیستان و بلوچستان از مناطق مبدأ و شهرهای کوئته، کراچی، راولپندی در پاکستان و کشورهای افغانستان و کشورهای خلیج حاشیه خلیج فارس و بعضی از کشورهای آسیایی از مناطق مقصد پدیده قاچاق محسوب می شوند."

به گزارش ایرنا در ۲۰ بهمن ۱۳۸۱ چندی پیش روزنامه مشرق، چاپ پاکستان نوشت: "۴۵ دختر ایرانی ۱۶ تا ۲۵ ساله در کراچی توسط افراد ثروتمند خریداری می شوند." در ادامه این خبر آمده است یک گروه بلوچ ایرانی مدت ۲ سال است که از راه بلوچستان این دختران را به پاکستان منتقل کرده و در کراچی به فروش می رسانند. همچنین ماموران معاونت اطلاعات ناجا که تنها مرجع پلیس رسیدگی به این جرم نانوشته هستند، شهریور سال ۸۱ توانستند ۲۰ زن و مرد بلوچ را با شکار دختران فقیر خراسانی آنها را روانه پاکستان می کردند. شناسایی و دستگیر کنند. ...

ادامه در صفحه ۸

همبستگی، شعار یا پرنسیپ؟

چگونه می‌توان از همبستگی به وفاداری رسید!

رضا جاسکی



"خوبشرا دیدن در دیگری

شروط

فقدان‌ها

ضعف‌ها

انسانیت‌خود:

اجتماع‌عیب‌ودن در قلب

شما، دیگرانی که در سر اجتماعی هستید!

و قلب، احساسی برای لحظه نیست

بلکه برای آنچه ماندنی است

قلب، یک چرخه نیست.

«گونار ایلوف»، «دیدن خوبشرا»

قطعه بالا قسمتی از شعر گونار ایلوف، شاعر سور آلیست سوئدی است که علاقه ویژه‌ای به عرفان شرقی، از جمله ابن عربی، داشت. اما هدف این نوشته نه بررسی سرگذشت او بلکه گذری به روایت زندگی یک کلمه معروف یعنی همبستگی است. چندی قبل، دوست عزیز، آقای احمد پورمندی در مقاله خواندنی خود به نام «چپ، همبستگی و ایران» از جمله عنوان می‌کند: "همبستگی... به این مفهوم است: برای آنکه چرخ کارخانه بچرخد باید کارگر و کارفرما موجودیت یکدیگر را بپذیرند و یکی انکار دیگری نباشد." (احمد پورمندی، چپ، همبستگی و ایران، ایران امروز) و یا اینکه: "همبستگی کار و سرمایه، اختراع تازه‌ای نیست. تمام تمدن معاصر اروپا که پیش‌آهنگ تمدن بشری است، بر پایه این همبستگی بنا شده است. ما برای انکار این همبستگی، ناچار خواهیم شد که یا منکر این تمدن شویم و یا مدعی شویم که چنین همبستگی در اروپا وجود نداشته و ندارد." (همانجا)، و نیز «یک کارگر ایرانی اگر وطنش را دوست دارد و می‌خواهد به حق یک زندگی شرافتمندانه در کشورش دست یابد، باید دست سرمایه‌داری را که پیه همه‌چیز را به تن می‌مالد و در آن خراب‌شده می‌ماند و شغل ایجاد می‌کند، بفشارد و برای جلوگیری از زمین خوردنش از خودش مایه بگذارد. (همانجا).

آنچه مسلم است، همبستگی همانند دموکراسی از جمله کلمات مثبتی محسوب می‌شوند که اکثر افراد راجع به آن حرف می‌زنند، اما مفهوم دقیق آن بسیار کمتر از دموکراسی مشخص است. مدت‌های مدید، بحث در مورد مفاهیم عامی چون آزادی، برابری، عدالت ادامه داشته است اما کمتر در مورد همبستگی بحثی صورت می‌گیرد. آیا این بدان معنی است که ما درک یکسانی از همبستگی داریم؟ آقای پورمندی از جمله می‌گویند: "مفهوم وسیع «همبستگی» به عنوان یک ارزش را که همه می‌دانیم و محل نزاع نیست: یکی برای همه، همه برای یکی» (همانجا) اما «همه» شامل چه کسانی می‌شود؟

تولید کلمه

اخیراً چند نویسنده با گرایش‌های مختلف به بررسی سرگذشت این کلمه پرداخته‌اند. از جمله آنان، سون-اریک لیدمن، نویسنده سوئدی که برخی از آثار او به فارسی نیز ترجمه شده است و نیز استینار استیرنو، نویسنده نروژی است. در این نوشته با کمک این دو نویسنده (و چند تن دیگر)، روند شکل‌گیری همبستگی بررسی می‌شود.

کلمه همبستگی از فرانسه می‌آید هرچند که آن خود، از کلمه لاتین «سولیدوس» به معنی سفت و تقسیم نشدنی ریشه می‌گیرد. در چند قرن پیش، در برخی از کشورهای اروپایی، هنگامی که شخصی تقاضای وام می‌کرد می‌بایستی چند ضامن را معرفی می‌نمود تا در صورتی که فرد مقروض توانایی پرداخت وام را نداشته باشد، دیگران که با وی اعلام همبستگی کرده بودند، تمام وام را به شخص قرض دهنده می‌پرداختند. این مسئولیت همبسته در شعار «یکی برای همه، همه برای یکی» بیان می‌شد. کم‌کم کلمه همبستگی وارد کتاب قانون ناپلئون شد، اما این چارلز فوریه بود که به آن فحوای سیاسی و ایدئولوژیک بخشید.

فوریه در کتاب "Theorie de l'Unite"، جامعه کوچک ایده‌آل خود به نام فلانستر، که در حدود ۱۵۰۰ نفر باهم زندگی و کار می‌کردند، را معرفی نمود. او گفت، انسان برای آنکه بتواند از استعدادهای خود به بهترین وجهی استفاده کند، می‌تواند در چنین جامعه‌ای به‌جای انجام یک کار یکنواخت و تکراری، در طول ساعات کار، وظایف متفاوتی داشته باشد. از سوی دیگر در فلانستر، ضمانت داده می‌شد که هیچ کاری دو بار انجام نشود. بنابراین، افرادی که در فلانسترها زندگی می‌کردند در حین تنوع کاری به همدیگر وابسته بودند و در واقع فلانستر یک تعاونی همبستگی بود. نکته اصلی در نظرات فوریه در مورد فلانستر، تضمین نوعی درآمد پایه بود. به خانواده‌هایی که نیازمند بودند کمک می‌شد و این کمک به خانواده «la garantie familiale solidaire» نامیده می‌شد.

استیرنو معتقد است که فوریه از کلمه همبستگی در کتاب خود به چهار شکل متفاوت استفاده نموده است.

منولیت ضمانت کنندگان وام، همان‌طور که در «کد ناپلئون» آمده است.

دگی برای تقسیم منابع در میان نیازمندان

ساس تعلق به جامعه، در اینجا فلانستر

نانت درآمد پایه و حمایت از خانواده‌ها

امروزه به‌جز شکل اول، سه درک دیگر فوریه از مفهوم کلمه همبستگی، البته با کمی تفاوت، همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهند.

شخصیت معروف فرانسوی دیگری که در همین مورد نظرانی را مطرح کرد، آگوست کنت بود که همبستگی را یک احساس تلقی می‌کرد. از نظر او توسعه جامعه منجر به تقسیم کار می‌شد. در جامعه جدید، حکومت مرکزی اهمیت بیشتری می‌یافت و از جمله وظایف آن، تقویت احساس همبستگی برای جلوگیری از اختلالات تقسیم کار، از طریق بالا بردن آگاهی مردم بود. ...

همبستگی، ...

ادامه از صفحه ۱۱

کلمه همبستگی معمولاً با جنبش کارگری گره زده می‌شود. اما مارکس از آن خیلی دیر استفاده کرد و در تئوری او اثری از آن دیده نمی‌شود. هنگامی که مارکس و انگلس عضو انجمن «بوند در گزشتن» شدند، شعار «همه انسان‌ها برادرند» با شعار «کارگران جهان متحد شوید» تویض شد. اما مارکس تا مدت‌ها نه از کلمه همبستگی بلکه برادری استفاده می‌نمود. مدافع کلمه همبستگی در انترناسیونال اول، یوهان فیلپ بکر، سازنده برس بود. به نظر او همبستگی، برادری در عمل بود و نباید آن را با برادری در حرف بورژوازی اشتباه گرفت. او معتقد بود همبستگی یک موضوع اخلاقی نبوده بلکه همه باهم و در همه چیز همراه و مسئول هستند. از طریق او، کلمه همبستگی وارد انترناسیونال اول شد.

پس از کمون پاریس و پایان خونین و غم‌انگیز آن در سال ۱۸۷۱، دولت‌های اروپایی عنوان کردند که انترناسیونال اول انقلاب را سازماندهی نموده و احتمالاً شورش‌های دیگری را نیز به راه خواهد انداخت. در این مقطع کلمه همبستگی به معنی توطئه بین‌المللی بود. از همین رو دولت‌های اروپایی حتی درصدد ایجاد «همبستگی پادشاهی» برآمدند. شعار اتحادیه پادشاهی «یکی برای همه، همه برای یکی»، و هدف آن مقابله با شورش‌های احتمالی کارگری و حفظ سرمایه بود.

در اواخر سده نوزدهم، تعدادی از مبلغین و عالمان مسیحی برای مقابله با جنبش کارگری و نیز ظلم سرمایه‌داران، سخن از یک جامعه ایده‌آل به میان آوردند. مبنای چنین جامعه‌ای خانواده خوب بود. در چنین جامعه‌ای می‌بایست رقابت جای خود را به همبستگی می‌داد. در این زمان، پاپ لئو نهم از حق کارگران برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری دفاع نمود اما درعین حال، مالکیت خصوصی را محترم شمرد و تلاش برای جامعه سوسیالیستی را محکوم کرد.

در سال ۱۹۳۱، با گسترش بلایای بحران بزرگ اقتصادی، کلمه همبستگی در بخشنامه مهم پاپ پیوس یازدهم آمد. در این بخشنامه از اصل Subsidiarity که به معنی مجاورت و نزدیکی است به‌عنوان حلال مشکلات یاد شد. بعد از پاپ پیوس، پاپ‌های بعدی نیز در مورد همبستگی صحبت کردند تا اینکه در سال ۱۹۶۴ این کلمه به زبان رسمی واتیکان، یعنی لاتین، تحت عنوان سولیداریتاس وارد شد.

متفکر فرانسوی مهم دیگری که در مورد همبستگی نوشته است امیل دورکیم است. او در سال ۱۸۹۲ در کتاب خود به نام «تقسیم کار در جامعه» به بررسی این موضوع پرداخت. دورکیم از جنبه جامعه‌شناسی مسئله را بررسی نمود. او مایل به یافتن پاسخ این پرسش بود، چرا باوجود فشارهای زیادی که در جامعه به افراد وارد می‌شود، آن‌ها در جامعه باقی می‌مانند؟ به عبارت دیگری: چه چیزی باعث ثبات و انسجام یک جامعه می‌شود و از هم‌پاشیدگی آن جلوگیری می‌نماید؟

از نظر دورکیم، برخلاف نظر متفکرین دیگر، رابطه بر اساس منافع شخصی نمی‌توانست پاسخ به این پرسش باشد. "امروز برای من اتحاد با تو مفید است، و فردا به همین دلیل تو دشمن من خواهی شد." بنا به گفته او، جامعه بر اساس هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها و سنت‌های مشترک بنا می‌شود. در این میان، همبستگی یکی از مکانیسم‌های یکپارچه نمودن جامعه محسوب می‌گردد.

دورکیم همبستگی را به دو نوع مختلف تقسیم کرد: مکانیکی و ارگانیک. همبستگی مکانیکی عمدتاً مربوط به یک جامعه پیشامدرن است که در یک جامعه ساده و همگون و با درجه کمی از اختلاف شکل می‌گیرد. این نوع همبستگی بر پایه تشابه و همسانی قرار دارد. افراد به خاطر داشتن زندگی مشابه، رسوم، فرهنگ و دین مشترک با همدیگر پیوند دارند. بنا بر عقیده دورکیم، انسان دارای دو نوع آگاهی است، آگاهی فردی که ویژه هر فرد است و آگاهی مشترک که فرد با دیگر اعضای جامعه آن را تقسیم می‌کند. در جامعه پیشامدرن، این آگاهی مشترک بسیار قوی است. باید توجه کرد که دورکیم از یک واقعیت عینی نام می‌برد که با یک عنصر ذهنی ترکیب می‌شود. در جامعه پیشامدرن و سنتی به خاطر آنکه انسان‌ها شبیه یکدیگر هستند، برای آنکه شبیه یکدیگر فکر می‌کنند، همبستگی قوی وجود دارد.

ویژگی جامعه مدرن، تقسیم کار گسترده و اختلاف اجتماعی در میان اعضای آن است. به خاطر تخصص، تمام محصولات مورد نیاز به‌صورت کالایی در آمده است. خیاط برای نان خود محتاج نانوا است و هر دو برای تأمین سبزی و میوه، نیازمند میوه‌فروش... کار تا حد زیادی تخصصی‌شده و در نتیجه تقسیم‌کار هر روز وسیع‌تر می‌شود. از نظر دورکیم، شهروندان جامعه مدرن، دیگر از طریق آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی قدیمی به هم متصل نمی‌شوند، بلکه این پیوستگی از طریق استقلال‌شان که به‌واسطه افزایش تقسیم‌کار و تخصصی شدن مشاغل اجتناب‌ناپذیر است، صورت می‌گیرد. فرد درمی‌یابد که به تنهایی قادر به رفع نیازهای خود نیست و به خیاط، نانوا، آرایشگر و بسیاری دیگر نیاز دارد. در واقع همبستگی ارگانیک نشان‌دهنده وابستگی متقابل آحاد جامعه مدرن به یکدیگر است.

دورکیم در مورد همزیستی انواع همبستگی کمی مبهم است. در برخی موارد می‌گوید با پیشرفت جامعه مدرن، همبستگی مکانیکی از بین می‌رود، اما در برخی موارد عنوان می‌کند که همبستگی مکانیکی و ارگانیک در کنار هم وجود خواهند داشت هرچند که همبستگی ارگانیک به تدریج قوی‌تر می‌گردد. نکته قابل‌توجه دیگر در مورد دورکیم این است که برای او، مرزهای ملی تعیین‌کننده حدود همبستگی است.

ماکس وبر در جهت عکس دورکیم حرکت نمود. از نظر او همبستگی ناشی از تلاش برای مزیت‌های اقتصادی و کسب افتخار است. کلید درک همبستگی در ایده عمل اجتماعی، رابطه اجتماعی و طبقه اجتماعی قرار دارد. برای دورکیم، همبستگی نقشی ادغام‌کننده و وحدت‌بخش داشت، اما از نظر وبر، آن می‌توانست تفرقه‌افکن نیز باشد. گفتنی است که برخی از جامعه‌شناسان غربی بر این نکته پافشاری می‌کنند که مارکس و ماکس وبر بر جنبه‌های تضاد و افتراق جامعه و دورکیم بر جنبه‌های متحد کننده آن تأکید داشته است.

سال‌ها قبل، پاپ ژان پل دوم سنت قدیمی که در قرن نوزدهم در مورد همبستگی در کلیسای کاتولیک به وجود آمد را تکمیل نمود و بر همبستگی تأکید بیشتری شد. در کلیسای مسیحی، اعم از کاتولیک و پروتستان، همبستگی به کاریتاس یعنی با عشق به همنوع پیوند زده شد. برای تأکید بر اهمیت همبستگی در مسیحیت، حتی برخی از نزدیکان پاپ گفتند «همبستگی انسانی در خارج از الهیات مسیحی پایه محکمی ندارد." ژان پل دوم با ترسیم جامعه ایده‌آل خود گفت که فقرا باید متوجه وابستگی خود به اغنیا و بالعکس اغنیا نیز باید متوجه وابستگی خود به فقرا باشند. اگرچه پاپ کنونی، فرانسیس، بسیار رادیکال‌تر از پیشینیان خود است اما او همچنان این ایده را تأیید می‌کند هرچند که او انتقادات زیادی را متوجه سرمایه‌داران کنونی نیز نموده است. در موارد زیادی انتقادات پاپ کنونی از سرمایه‌داری، از انتقادات برخی از متفکرین چپ نیز، تند و تیزتر است.

خمینی نیز در ابتدای انقلاب اگرچه از مستضعفین در مقابل مستکبرین دفاع می‌نمود، اما با گفتن اینکه همه، حتی خدا نیز کارگر است، سعی نمود همه طبقات جامعه را یکسان و اختلافات را ناچیز نشان دهد.

اگر بخواهیم آنچه تاکنون گفته شد را خلاصه کنیم، می‌توان چنین گفت:

- اگر همبستگی اقتصادی دوران ناپلئون را کنار بگذاریم یکی از اختلاف‌نظرهای مهم، در مورد حدود «همه» است (یکی برای همه، همه برای یکی). «همه» برای فوریه فلاسترها، برای دورکیم مرزهای ملی، برای مارکس و بکر، کارگران جهان، برای برخی از فقهای مسیحی و اسلامی، نوع دوستان و بشردوستان، و امثالهم، تمام انسان‌های کره زمین، و در نهایت برای بسیاری از مسیحیان و یا مسلمین، اعضای فرقه مذهبی خودشان است. (در مورد گروه آخر، این موضوع را به‌خوبی می‌توان در مورد گروه‌های مسیحی دست راستی در کشورهای غربی، یا شیعیان در مقابل دیگر اقلیت‌های مذهبی در ایران مشاهده کرد).

- دومین اختلاف نظر در مورد پایه‌های همبستگی است. در مورد دورکیم (و نیز مارکس) همبستگی برخاسته از یک واقعیت مادی است (چیزی که من به آن باز خواهم گشت) و نه یک خواسته کلی بشردوستانه مثل پاپ، از پیوس تا فرانسیس، و یا نوع دوستان. (altruism)

- در نظرات متفکران اجتماعی چون فوریه، دورکیم، مارکس، بکر... همبستگی مفهومی مدرن است و با جامعه مدرن و پیشرفت گره می‌خورد، اما در نظرات کسانی چون پاپ و یا فقهای اسلامی این پدیده غیر تاریخی می‌شود و منشأ آن را باید در کتاب‌ها دینی جستجو نمود. ...

همبستگی، ...

ادامه از صفحه ۱۲

- در نظر کسانی چون مارکس و یا فوریه، خیریه، صدقه و امثالهم ربطی به همبستگی ندارد. اما در تفسیرهای مذهبی و اخلاقی، مرز بین نیکوکاری و همبستگی زده می‌گردد.

ایده همبستگی در متفکرین کارگری

همان‌طور که گفته شد، همبستگی از کلمات محبوب مارکس (و انگلس) محسوب نمی‌شد. در کتاب ایدئولوژی آلمانی به آن اشاراتی وجود دارد. او عمدتاً از اتحاد کارگران، احساس برادرانه در بین کارگران استفاده می‌کند. گفته می‌شود که پس از ۱۸۴۸ او سعی کرد دیگر، کلمات برادر و برادری را به کار نگیرد. علت آن این بود که اصطلاح عمومی برادری مفهوم مبارزه طبقاتی را می‌توانست خدشه‌دار نماید. در سال ۱۸۶۴ در انترناسیونال اول اعلام کرد: "یکی از اهداف بزرگ انترناسیونال این است که کارگران کشورهای مختلف فقط احساس برادری و رفاقت نکنند، بلکه به‌مثابه آن‌ها در ارتش‌های یخس عمل کنند". بنابراین اگرچه او از لغت همبستگی بندرت استفاده می‌کرد، اما ایده آن در آثارش وجود داشت.

از نظر مارکس، همبستگی یک واقعیت اجتماعی است. آن بر پایه منافع مشترک قرار دارد و از این‌رو فرای طبقه کارگر نمی‌رود اما در عوض مرزهای ملی را در هم می‌شکند. این کاملاً درست است که جامعه طبقاتی، طبقات را به هم وابسته می‌سازد. سرمایه‌دار برای سود خود به کارگر وابسته است، از سوی دیگر کارگر برای کسب معاش خود نیاز به سرمایه‌دار دارد. اما کارگر می‌داند که سرمایه‌دار به او ترحم نخواهد کرد و نباید از او انتظاری داشته باشد. چرا؟ زیرا باوجود آنکه سرمایه‌دار برای فروش محصولات خود نیاز به مصرف‌کننده‌های پول‌دار دارد، اما او در درجه نخست، از قانون اول کسب سود بیشتر برای حفظ بقای خود در بازار پیروی می‌کند، و نمی‌تواند در پی کاهش هزینه تولید کالا از طریق افزایش سرعت کار، کاهش دستمزد واقعی، کاهش امنیت شغلی و ... نباشد. او مطمئناً خواهان بهبود شرایط همه کارگران است، آرزو دارد که دستمزدشان بالاتر رود، اما خواهان آن است که، کارگران خودش و یا کارگرانی دیگری که وسایل اولیه محصول او را تولید می‌کنند، از این امر مستثنی شوند. از این‌رو کارگران به تجربه درمی‌یابند که برای حفظ و بهبود شرایط کاری خود باید مبارزه کنند.

اگرچه همبستگی یک واقعیت اجتماعی است، اما کارگران بایستی از این واقعیت آگاه شوند. بدون این آگاهی هیچ مبارزه‌ای به پیروزی نخواهد رسید. آیرنج و مشقت کارگران در این میان نقشی ندارد؟ قطعاً دارد. منتهی، این موضوع دارای اهمیت ثانوی است. در عین حال باید گفت، از آنجاکه رنج و مشقت در حوزه احساس قرار دارد، در شعارهای تبلیغاتی این بخش شاید عمده‌تر شود.

از رهبران بزرگ انترناسیونال دوم می‌توان از کارل کائوتسکی نام برد. او از همبستگی به عنوان یک احساس مشترک در درون کارگران وقتی که از منافع مشترک خود آگاه می‌شوند، یاد می‌کند. آنچه که در مورد دستاوردهای فکری کائوتسکی در این زمینه می‌توان گفت دو چیز است: اول آنکه وی این کلمه را در تئوری مارکسیستی رایج نمود. دوم اینکه تأکید نمود که همبستگی طبقه کارگر می‌تواند اقبال دیگر از جمله کشاورزان را نیز در برگیرد ولی هژمونی طبقه کارگر باید تأمین شود. او خود را یک مارکسیست تمام‌عیار در نظر می‌گرفت، و مارکسیسم را یک علم می‌پنداشت، در نتیجه، در نظریه همبستگی او جنبه‌های اخلاقی وجود ندارد، زیرا علم و اخلاق ابشان در یک جو نمی‌رود.

از رهبران دیگری که در این زمینه نظرات جدیدی مطرح نمود ادوارد برنشتاین بود فردی که پدر سوسیال‌دموکراسی امروز خوانده می‌شود. نقطه آغاز وی در این رابطه رد تئوری ارزش اضافی مارکس بود. برنشتاین معتقد به سوسیالیسم اخلاقی بود. اخلاق سوسیالیستی او بر پایه سه ایده قرار داشت: ایده برابری، ایده کمونی یا همبستگی و ایده‌آل آزادی یا خودمختاری. مشکل اصلی برقراری توازن بین این سه ایده بود. ایده همبستگی با آزادی و خودمختاری در تقابل بود و از این رو همبستگی می‌بایست با اصل آزادی توازن برقرار می‌نمود. همین موضوع در مورد ایجاد توازن بین برابری و آزادی نیز صدق می‌کرد. امکان گسترش همبستگی در صورت حفظ آزادی فردی، و نیز ایجاد برابری ضمن حفظ حداکثر آزادی فردی وجود نداشت. بنابراین از نظر برنشتاین برابری و همبستگی مشروط اما آزادی آرمان انسانیت بود.

بنا بر عقیده او، همبستگی کارگران متناسب با افزایش استقلال کارگران نسبت به سرمایه‌داران افزایش می‌یابد. احساس همبستگی در میان طبقه کارگر در مقایسه با طبقات و اقشار دیگر اجتماع قوی‌تر است. اما همبستگی وی، نه فقط شامل کارگران بلکه اقبال متوسط و دیگر گروه‌های مردمی نیز می‌شد. اما برخلاف نظر عده‌ای از دوستان، این همبستگی شامل سرمایه‌داران نمی‌شد.

برنشتاین بر خلاف مارکس، انگلس، کائوتسکی، لوکزامبورگ، لنین انترناسیونالیست نبود و انترناسیونالیسم کارگری را خیالی فرض می‌کرد. در سال ۱۹۰۶ در رابطه با کشتار بومیان هررو در نامیبیا طرفدار رأی به تقاضای دولت آلمان برای اعتبار بیشتر به منظور ادامه جنگ بود. از استعمار آلمان به خاطر توسعه فرهنگی کشورهای عقب‌افتاده حمایت می‌کرد. در سال ۱۹۱۴ با وجود همه قول و قرارهای قبلی سوسیالیست‌ها در مقابل با جنگ، همه نمایندگان سوسیال‌دموکرات آلمان، منهای لیکنخت، از جمله برنشتاین به اعتبارات جنگی آلمان رأی دادند. شش‌ماه بعد خوشبختانه او از موضع قبلی خود فاصله گرفته و به جناح انترناسیونالیست حزب سوسیال‌دموکرات پیوست، هر چند که هیچ‌گاه در آن جناح احساس راحتی نکرد. آنچه که می‌توان در مورد درک وی از همبستگی گفت اینکه نظرات او بیشتر به دورکم نزدیک بود تا مارکس.

از دیگر نخله‌های جنبش کارگری می‌توان از مارکسیست‌های اتریشی نام برد. ماکس ادلر که از فیلسوف‌های این مکتب محسوب می‌شد در پی پاسخگویی به پرسش اصلی جامعه‌شناسی یعنی چطور یک جامعه امکان‌پذیر می‌گردد، برآمد. او جوامع را به دو گونه تقسیم نمود. جوامع ابتدایی (اشتراکی اولیه مطابق نظر انگلس) و جوامع طبقاتی که طبقه برتر طبقه فرودست را استثمار می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری، زمانی که اعضای یک طبقه استثمارشونده منافع مشترک خویش را در می‌یابند و به سرنوشته مشترک و شرایط اجتماعی خود پی‌برده و با اتحاد خویش در رنج و امید خود سهیم می‌شوند، آنگاه همبستگی طبقاتی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، می‌توان به ترتیب این مراحل را تشخیص داد: شرایط طبقاتی، منافع طبقاتی، آگاهی طبقاتی، و همبستگی طبقاتی. از این رو، نظر مارکسیست‌های اتریشی ادامه نظرات مارکس در مورد همبستگی بود.

لنین به عنوان رهبر اولین انقلاب سوسیالیستی، سنت مارکس را ادامه داد. کلمه همبستگی در نوشته‌های او زیاد به چشم نمی‌خورد. در جنگ اول جهانی، موضع انترناسیونالیستی خود در مورد اینکه کارگران و زحمتکشان نباید همدیگر را در یک جنگ ناعادلانه امپریالیستی به قتل رسانند و در عوض باید تفنگ خود را به سوی حکومت‌گران غارتگر کشور خویش برگردانند، را در جزوه «سوسیالیسم و جنگ» منتشر کرد و از شکست‌گرایی انقلابی یاد کرد. او یک انترناسیونالیست انقلابی بود هرچند که عده‌ای در این مورد تردید دارند. ماجرای زیر گوشه‌ای از این تردید را نشان می‌دهد.

دولت آلمان، با امپراتوری روسیه که بزرگترین ارتش جهان را در آن زمان داشت، در جنگ بسر می‌برد. آلمانها موضع لنین را همراهی منافع خود تشخیص دادند و اجازه دادند که قطار معروف لنین از خاک آلمان عبور کند. به هنگام ورود به روسیه، در همه جا شایع شد که لنین جاسوس آلمان است. پس از درگیری‌های ماه جولای ۱۹۱۷ بین طرفداران بلشویک‌ها و حکومت موقت کرنسکی، این اتهامات شدت بیشتری یافت. در این زمان لنین همراه با ده تن دیگر از رهبران بلشویک‌ها به شورش و جاسوسی برای دشمن متهم شدند. تعداد زیادی شهادت دادند که چگونه پول آلمان از طریق استکهلم به دست بلشویک‌ها می‌رسید، چگونه به افراد برای به دست گرفتن پلاکارد در خیابان پول پرداخت می‌شد (۱۰۰ روبل در روز)، یا اینکه به کسانی که در گارد سرخ خدمت می‌کردند روزانه ۴۰ روبل داده می‌شد، با کمک مالی آلمان، روزنامه پروادا در جبهه در میان کارگران پخش می‌شد، و اتهامات مشابه دیگری مطرح شد. لنین قبل از هنگام دستگیری به فنلاند فرار کرد ولی بقیه دستگیر شده و به زندان افتادند. اما یک ماه بعد به خاطر احتمال کودتای کرنیلوف و حمله به پترزبورگ، همه رهبران بلشویک توسط کرنسکی آزاد شدند.

همبستگی، ...

ادامه از صفحه ۱۲

مردم با وجود تبلیغات فراوان حکومت موقت مسأله جاسوسی لنین را جدی قلمداد نکردند (هر چند که امروز هر از گاهی روزنامه‌ها دوباره این مسأله را مطرح می‌کنند). هنگامی که در سال ۱۹۱۸ قرارداد برست-لیتوسک منعقد گشت، عده زیادی از رهبران بلشویک‌ها با آن مصالحه مخالفت نمودند. و دوباره مسأله «جاسوسی لنین برای آلمان» مطرح شد. آیا لنین جاسوس بود؟ برخی از محققین بی‌طرف، این اتهامات آن را بی‌اساس می‌خوانند، برخی دیگر آن را کاملاً درست تلقی می‌کنند. اما در اینجا، نکته اصلی این بود که مردم روسیه در آن زمان از اتهامات جاسوسی خبر داشتند و روزنامه‌های روسی غیربلشویک هر روز در مورد آن می‌نوشتند. اما به هر دلیلی مردم به بلشویک‌ها اعتماد کردند. آیا قرارداد صلح برست-لیتوسک خیانت به مردم روسیه بود؟ مسلماً عده زیادی همین نظر را در مورد سوسیال‌دموکرات‌های آلمان و برنشتاین در مورد قرارداد ورساک داشتند. این فقط طرفداران هیتلر نبودند که آن‌ها را متهم به خیانت می‌کردند بلکه بسیاری از ناسیونالیست‌های آلمان نیز همین نظر را داشتند. آیا آلمانی‌ها انطور که برخی از آنان وانمود می‌کنند طراح انقلاب اکتبر بودند؟ مسلماً نه. می‌توان یک چیز را قطعاً گفت و آن اینکه جنگ اول جهانی که آلمان در یک سوی منازعه قرار داشت به رشد حوادث انقلابی در روسیه کمک زیادی کرد. حتی اگر داعیه کمک‌های مالی احتمالی آلمان، با همه وسعتی که مخالفین انقلاب اکتبر ادعا می‌کنند، را کاملاً بپذیریم. (و ما می‌دانیم که کمک به انقلابیون مخالف کشورهای رقیب هیچ عنصر جدیدی در سیاست‌های آلمان نبود و این کشور سعی می‌کرد به همه مخالفین کمک کند.) با این حال می‌توان گفت، این امر هیچ تأثیر مهمی در روندهای انقلابی آن زمان نداشت. چند دلیل می‌توان برای آن آورد، اول اینکه مردم روسیه از آن اتهامات مطلع بودند. اتهامات از سوی حکومت موقت و نه طرفداران دواتشه تزار اعلام شد. دوم این که هیچ محقق بی‌طرفی آن را تأیید نکرده و یا از آن به عنوان عامل جدی نام برده است. سوم اگر ایجاد یک انقلاب بزرگ اجتماعی با کمک‌های مالی میسر بود، آمریکا تاکنون موفق به تغییر انقلابی، و نه کودتا، در بسیاری از کشورها شده بود. قطعاً می‌توان عده‌ای را اجیر کرد و به خیابان کشانید، اما برای پیروزی انقلاب، نیاز به همزمانی مناسب بسیاری از عوامل، که بسادگی در جهت دلخواه قابل تغییر نیستند، وجود دارد. آیا در انقلاب ایران، علت اصلی پیروزی انقلاب کمک فرانسه به خمینی بود؟

لنین و بلشویک‌ها پس از پیروزی اکتبر، تلاش نمودند به صلح جهانی، و دوستی بین ملل کمک کنند. آنها قراردادهای ناعادلانه قدیمی امپراتوری روسیه را پاره کنند. از این نظر آن‌ها انترناسیونالیست باقی ماندند. لنین برخلاف برنشتاین ناسیونالیست نبود و درست به همین خاطر رهبری کنونی روسیه دل خوشی از وی ندارد. بلشویک‌ها نظرات کائوتسکی در مورد اتحاد کارگران و کشاورزان را به اجرا در آوردند. آنها موفق شدند حمایت کشاورزان را جلب کنند، چیزی که بدون آن امکان پیروزی در جنگ داخلی وجود نداشت. اما، یکی از مشکلات اصلی اکتبر عدم رعایت آزادی‌های فردی بود. همچنین آن‌ها در عمل نتوانستند به دهقانان به طور کامل اعتماد کنند و این عدم اعتماد در دوران پسالنین بسیار شدیدتر شد. به عبارتی، پس از مدتی همبستگی کارگران و دهقانان در عمل شکست خورد.

انتونیو گرامشی یکی دیگر از نظریه‌پردازان مارکسیست بود که به هژمونی فرهنگی از نزدیک نگاه کرد. از نظر او در همه جوامع، یک طبقه یا یک گروه دارای هژمونی فرهنگی بود که به طور عمده تسلط خود بر طبقات دیگر را از این طریق اعمال می‌کرد. بنابراین، طبقه کارگر فقط وظیفه‌اش به مبارزه طلبیدن دستگاه‌های دولتی نبود بلکه ایجاد یک فرهنگ ضد هژمونی در جامعه مدنی نیز بود. از آنجا که طبقه کارگر خود چند پاره گشته بود، وظیفه فرهنگ ضد هژمونی، غلبه بر این تفرق و نیز نزدیکی با کشاورزان بود. از نظر وی، غلبه بر سرمایه‌داری زمانی ممکن می‌گشت که طبقه کار و یا بلوک طبقاتی او می‌توانست به عنوان یک الترناتیو در مقابل قدرت حاکمه قد علم کند. نکته مهم این که، طبقه کارگر می‌بایست در پیوند با کشاورزان این فرهنگ الترناتیو را ایجاد می‌کرد. چنین فرهنگی لزوماً دارای ارزش‌هایی متفاوت از ارزش‌های هژمونیک سرمایه‌داری بود. او در برخی موارد از کلمه همبستگی به عنوان مترادف وحدت استفاده می‌کرد.

جنبش کارگری

امروز از طرف نیروهای مذهبی تلاش می‌شود ایده همبستگی که پدیده‌ای مدرن بود را با آموزه‌های قدیمی پیامبران و دیگر علمای دینی پیوند داده تا به آن به مثابه پدیده‌ای غیرتاریخی و ابدی نگریسته شود، چیزی که با واقعیت‌های تاریخی همخوانی ندارد. همبستگی، محبوبیت خود را در مبارزات جنبش کارگری و به ویژه مبارزات کمون پاریس یافت. از این رو بایستی به سیر تحول این ایده در جنبش کارگری با دقت بیشتری نگاه کرد. اما همبستگی در قرن نوزدهم و بیستم چه معنایی داشت؟

گسپر میکولوش تامس، فیلسوف معروف مجارستانی در این مورد نظر جالبی دارد. از نظر او هدف اصلی کارگران وارد کردن سیاست به یک حوزه ممنوعه بود. در جامعه سرمایه‌داری حوزه‌های خصوصی و عمومی از یکدیگر مجزا هستند. به خاطر برابری اجتماعی و آزادی‌های فردی امر خصوصی از عمومی مجزا گشته است. امر عمومی مربوط به حوزه خیر عمومی که با وظایف دولت گره می‌خورد و تنها حوزه‌ای است که بر پایه قانون قرار دارد و هرگونه سرپیچی از قوانین با مجازات همراه است.

امر خصوصی در حوزه جامعه مدنی بر پایه قرارداد است. از نظر قانونی قرارداد کارگر و کارفرما در حوزه خصوصی قرار دارد. دو طرف قرارداد بر سر حدود و شرایط کار و میزان دستمزد به توافق می‌رسند. قانون در اینجا وظیفه آن را دارد که مفاد توافق شده در قرارداد دنبال شود.

بایستی به خاطر آورد که در ابتدای جنبش کارگری، اعتصابات و فعالیت اتحادیه‌ها ممنوع بود. علت اصلی این امر آن بود که اعتصاب به معنی زیر پا گذاشتن قرارداد تلقی می‌گشت. اعتصاب کارگران با خشونت همراه می‌شد، ماشین‌الات درهم شکسته می‌شدند. برخی زخمی، و یا حتی کشته می‌شدند. عده زیادی سر از زندان در می‌آوردند. اما چرا اتحادیه‌های کارگری که اعتصابات را سازماندهی می‌کردند برای خود این حق را قائل می‌شدند که از طریق زور طرف مقابل قرارداد را مجبور کنند که شرایط مورد توافق قبلی را زیر پا گذارد؟ چرا باید کارفرما از امتیازهای قانونی خود که از جمله بر پایه حق خدشه‌ناپذیر مالکیت قرار داشت، صرفنظر می‌کرد؟ علت اصلی این امر آن بود که کارگران و اتحادیه‌ها خود را در موضع برتر اخلاقی احساس می‌کردند. اما چرا؟

باید در نظر داشت که مارکس در ابتدا تأثیر زیادی در اتحادیه‌ها، نداشت. این لاسال و باکونین بودند که در جنبش روزانه طبقه کارگر نفوذ بیشتری داشتند. انقلابیون کارگری معتقد بودند که سرمایه‌داری رژیم خودپسند است. از نظر آن‌ها اگر چه نظام لیبرالی بر پایه قانون قرار داشت (دموکراسی بر پایه برخورد خواسته‌ها، و منافع و اختلاف قرار دارد، اما این اختلافات توسط قانون از طریق صلح‌آمیز حل و فصل می‌شود)، اما در مبارزه منافع، این ثروتمندان، تحصیل‌کردگان و آن‌هایی که دارای ارتباطات گسترده با مقامات دولتی بودند، برنده این مبارزات بودند.

اما واقعاً کارگران در آن زمان فقط برای رسیدن به برخی از منافع شخصی به مبارزه برخاستند؟ در این صورت چه فرقی بین کارگرانی که می‌خواستند کمی به حقوق خود اضافه کنند و کارفرمایانی که می‌خواستند چنین مبلغی را نپردازند وجود داشت؟ به عبارتی، هر دو برای منافع شخصی مبارزه می‌کردند، البته با چند تفاوت. در طرف کارفرما هم قانون قرار داشت و هم دین. کارفرما خواهان حفظ یک قرارداد نوشته شده بود، اما طرف مقابل خواهان پاره کردن آن. چطور کارگران در چنین شرایطی خود را از نظر اخلاقی محق می‌دانستند؟ آنچه که کارگران را به مبارزه می‌کشاند فقط درخواست‌های اقتصادی و یا بهبود شرایط کار نبود. مبارزه آنان بر پایه اصل همبستگی قرار داشت. اما این اصل چه ویژگی‌هایی داشت؟

اول، کارگران ویژگی آزادانه و اختیاری قرارداد خود با کارفرما را به رسمیت نمی‌شناختند. آن‌ها دو راه در مقابل خود نداشتند، یا از گرسنگی بمیرند و یا قرارداد کار را بپذیرند. از طرف دیگر آن‌ها هیچ‌گاه تشخیص ندادند که قرارداد کار در حوزه خصوصی قرار داشت و از این رو ورود سیاست به آن حوزه ممنوع بود. از نظر آنان، مبارزه برای کم کردن ساعات کار، افزایش حقوق و امثالهم شان و مقام کار سیاسی را داشت، چیزی که مختص طبقات بالاتر بود و هدف آن‌ها جلوگیری از انقلاب، ...

همبستگی، ...

ادامه از صفحه ۱۴

درست به همین خاطر می‌بایستی سیاست وارد این حوزه برای دفاع از حقوق کارگران می‌شد. دوم، آن‌ها منحصربرفرد بودن و ارزش مطلق مالکیت خصوصی، آنچه که در کتاب‌های دینی و قانون آمده، را به رسمیت نمی‌شناختند. کارگران مالکیت را یک حق طبیعی ارزیابی نمی‌کردند. ثروت و ماشین‌آلات را قطعاً برای پیشرفت ضروری می‌دانستند اما آن از الویت کمتری در مقابل ایجاد جامعه بهتر برای همه قرار داشت.

سوم، آن‌ها به این حرف مارکس و دیگر هیران جنبش باور داشتند که طبقه کارگر خواهد توانست طبقات دیگر را نجات دهد. که پیروزی آن طبقه به انحلال همه طبقات، از جمله خود طبقه کارگر ختم خواهد شد. از این رو این طبقه، وظیفه رهایی نژاد بشر را داشت. آن‌ها در مخالفت با کارفرمایان، در پی کسب مال و قدرت نبودند بلکه در پی رسیدن به امالی برتر بودند و این کار را از موضع تنگ‌نظرانه منافع طبقاتی خود انجام نمی‌دادند.

به عبارت دیگر، آن‌ها خود را فقط نماینده طبقه کارگر، آن طور که امروز از طرف سوسیال‌دموکراسی تبلیغ می‌شود، نمی‌پنداشتند. بلکه فکر می‌کردند که در دفاع از حقوق همه مجبور به ایثار هستند. آنها، در طی اعتصابات و شورش‌ها به اعمال خود افتخار می‌کردند. اگر به زندان می‌افتادند آن را نه مایه سرشکستگی بلکه غرور می‌دانستند. آیا تمام زندانیان سیاسی قبل و بعد از انقلاب ایران دچار چنین غروری نمی‌شدند (نمی‌شوند)؟ آیا به هنگام آزادی، سابقه زندانی بودن موجب احترام نبود؟ آیا این احترام متناسب با تعداد روزها و سال‌هایی که در زندان سپری کرده بودند، و نحوه مقاومت زندانی نبود (نیست)؟ آیا آن‌ها قهرمانانی نبودند که سمبول مبارزه مردم و همه ازادخواهان در نظر گرفته می‌شدند (می‌شوند)؟

اما آیا این خود نشان از سنت شهادت و ایثار حسین و مسیح ندارد؟ قطعاً. تفاوت در این است که آن‌ها این را نه به خاطر وعده پاداش در آن دنیا که فقط نصیب ایثارگران می‌شود، بلکه برای بهبود وضعیت (و حتی نه بهشت) همه و با این احتمال که خود بهره‌ای از آن نخواهند برد، انجام می‌دادند (و می‌دهند). این به معنی ازخود گذشتگی بوده و هست. از این رو باید گفت، بر خلاف این گفته که «یک کارگر ایرانی اگر وطنش را دوست دارد و می‌خواهد به حق یک زندگی شرافتمندانه در کشورش دست یابد، باید دست سرمایه‌داری را که پیه همه چیز را به تن می‌مالد و در آن خراب‌شده می‌ماند و شغل ایجاد می‌کند، بفشارد و برای جلوگیری از زمین خوردنش از خودش مایه بگذارد.» (همانجا). باید گفت در شرایط امروز ایران، که اتحادیه‌های کارگری مستقل اجازه فعالیت قانونی ندارند، حقوق کارگران ماهها پرداخت نمی‌شود، امنیت شغلی کارگران هر روز بدتر می‌شود، به خاطر کوچکترین اعتراضی شلاق زده می‌شوند... این باید ما بشیم که در صورت اعتراض کارگران به شرایط قرون وسطایی خود، باید دست آن‌ها را بفشاریم. نه فقط برای آنکه آن‌ها حق خود را می‌خواهند، بلکه حداقل برای برخی از آنان، هدف بزرگتری یعنی آزادی بقیه ما، بهبود وضع همه، با استفاده از حداقل امکانات، در صدر اهدافشان قرار دارد. وظیفه ما نه شتمات، بلکه تشویق و ادای احترام به آنان است!

تنوع

امروز همبستگی یکی از کلماتی است که با کلمات محبوب دیگری چون آزادی، و دموکراسی رقابت می‌کند. از آنجا که هرکس این مفهوم را به شکل خاصی به کار می‌گیرد، در بهترین حالت، منظور نویسنده را فقط از متن صحبت و یا نوشته می‌توان درک کرد. این کلمه حلال همه مشکلات اعم از محلی تا جهانی گشته است. اما ابهام در معنی دقیق این کلمه فقط معضل امروز نیست. همانطور که تاکنون در این نوشته نشان داده شده است، در گذشته نیز افتراق نظر در این مورد زیاد بوده است. آیا می‌توان سعی کرد تعاریف بالا را جمع‌بندی نمود؟ در زیر تلاشی در این جهت بر اساس نظرات لیدمن جامعه‌شناس سوئدی می‌شود.

امروزه، عده زیادی از همبستگی به عنوان مترادف کلماتی چون وحدت، همدلی و یا نیکوکاری استفاده می‌کنند. اما در گذشته، در دوران ناپلئون از آن برای ضمانت وام استفاده می‌شد، معنی که استفاده امروزی ندارد. می‌توان معانی مختلف همبستگی را به چند گروه تقسیم نمود:

- همبستگی به عنوان وابستگی واقعی و متقابل؛ فوریه، کنت، دورکیم از نقطه تقسیم کار شروع کردند. در جامعه مدرن من ناخواه هستم اما به کفش شما که کفایت نیاز دارم و بالعکس. وابستگی ما به همدیگر واقعی و به دور از طرز فکر و یا احساسات من و شماست. از طرف دیگر این وابستگی متقابل است. تفاوت دورکیم و فوریه این است که دورکیم واقعیت موجود و خودبخودی جامعه امروز را تشریح می‌کند در حالی که وابستگی که فوریه از آن یاد می‌کند در نتیجه یک تصمیم سیاسی و با ایجاد فلانسترها به وجود می‌آید.

- همبستگی می‌تواند یک احساس باشد. در این حالت همبستگی احساس تعلق است. احساس تعلق به گروه ما. گروه ما می‌تواند کل جامعه باشد. در اینجا گروه ما، به خاطر احساس تعلق معینی از دیگران جدا می‌شود.

- در جنبش کارگری اروپا، از همبستگی دیگری صحبت می‌شد. در این مورد کارگران و کسانی که خود را تحت فشار و ظلم تلقی می‌دیدند، مبارزه بر علیه بی‌عدالتی را از یک گروه همبسته و متحد آغاز می‌کردند. این مبارزه از خاص به عام می‌رسید. طبقه کارگر وظیفه خود را رهایی نه فقط خویش بلکه دیگران نیز می‌پنداشت. این طرز تلقی هم در میان انقلابیون روسی که خواهان انقلاب بودند وجود داشت و هم رفرمیست‌های سوئدی. از این رو ربطی به استراتژی (انقلاب یا رفرم) برای رسیدن به جامعه مورد نظرشان نداشت. هدف ایجاد یک جامعه بی‌طبقه بود. در مواردی این فقط کارگران نبودند که عضو این همبستگی جزیی محسوب می‌شدند بلکه دهقانان و دیگر اقشار نیز می‌توانستند به جنبش سوسیالیستی بپیوندند. طرفداران مارکس در ابتدا از همبستگی طبقه کارگر سخن می‌گفتند اما این دایره بتدریج شامل دیگر فرودستان نیز گشت.

پس از شکل‌گیری دولت رفاه، نوع دیگری از همبستگی بر پایه نهادها شکل گرفت. در این نوع، تمام شهروندان به حقوق معینی، که از طریق نهادها و ویژه‌ای تحقق می‌یابد، دست یافتند. این حقوق نه بر اساس نیاز بلکه استحقاق بود. باید گفت این همبستگی نه بر پایه احساس بلکه عقل قرار داشت، همه شهروندان معمولاً به وسیله مالیات، هزینه خدمات معینی را تأمین می‌کردند. این خدمات عام بود و شامل پیر و جوان، فقیر و غنی می‌گشت. مثل بیمه بیکاری، درمان و غیره. در این موارد، پس از تحقیقات و پژوهش‌های فراوان جامعه طرح خاصی را به اجرا می‌گذاشت. در موارد ویژه‌ای، پروسه تصمیم‌گیری طولانی و پر از مناقشه بود. مثلاً در مورد بیمه بیکاری در جنبش کارگری سوئد، چند دهه در مورد اینکه آیا مدیران ارشد، مثلاً مدیر عامل یک کارخانه، حق استفاده از بیمه بیکاری را دارند یا نه بحث شد تا اینکه همه بر سر یک پرنسیپ عام توافق کردند.

نیکوکاری، صدقه، در این مورد که گاهی از آن به عنوان همبستگی یاد می‌شود، همبستگی بین دو گروه نامتجانس است. در اینجا نمی‌توان از وابستگی متقابل نام برد.

در موارد یک تا چهار از همبستگی بین طرف‌های برابر صحبت می‌شود. مثل همه شهروندان، زحمتکشان، کارگران، یک قوم ویژه ایرانی‌ها، المانی‌ها، ... اما فقط در مورد آخر است که طرف‌های نابرابر در مقابل هم قرار داده می‌شوند. در واقع، همبستگی با نیکوکاری تفاوت دارد و نباید مرز بین این دو زده شود. مثال، عکس جسد یک بچه بی‌گناه سوری بنام الان کردی که در دریای مدیترانه غرق شده بود دل بسیاری را به درد آورد و همه تا چند روز درهای خود را بر روی اوارگان سوری باز کردند اما پس از یک ماه ورق برگشت. من امروز حاضریم به مردم یک کشور فقیر که هر روز در مورد قحطی در آن کشور گفته و نوشته می‌شود کمک کنم، اما به احتمال زیاد پس از یک هفته این کار را نخواهم کرد. در مورد کمک به فقرا، فرد فقیر در موضع ضعف قرار دارد، و این اوست که وابسته به کمک‌کننده است و نه بالعکس. این به هیچ‌وجه به معنای رد نیکوکاری نیست بلکه فقط تأکید بر تفاوت این دو است.

مسئله دیگر اینکه گروه‌بندی بالا به معنی دیوار کشیدن بین آنها نیست. مثلاً در همبستگی طبقه کارگر همانطور که دیدیم احساس نقش مهمی دارد، اما احساس نسبت به طبقه نقش کمتری را ایفا می‌کند. و یا اینکه برخی از صاحب‌نظران در مورد همبستگی بر موارد گوناگونی تأکید کرده‌اند. مثلاً دورکیم در اواخر عمر بر نقش احساس تأکید داشت و یا اینکه کنت هم بر نقش وابستگی واقعی و هم احساس پافشاری می‌کرد.

کودکان، قربانی سقوط ارزش‌های اخلاقی

در سوگ و اندوه اهورای ۲ ساله که پیر شد

یداله بلدی

ارزش‌های اخلاقی افزایش تجاوز است. براساس گزارش‌های نیروی انتظامی، در سال ۱۳۹۲ میزان تجاوز «۱۱۳» مورد بوده که نسبت به سال ۹۲ دو برابر شده است. از موارد دردناک تجاوز، تجاوز به کودکان و بستگان نزدیک خانواده است؛ بر اساس آمار بهزیستی ۱۴ درصد از دختران فراری اولین بار توسط پدر یا برادر مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. اکنون چندین زن به جرم کشتن همسرانشان زندانی‌اند؛ این زنان همسرانشان را به علت تجاوز به دخترانشان به قتل رسانده‌اند. بر طبق آمار، در سال گذشته میزان ۶۰ درصد از کودکان و نوجوانانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند پسر بوده‌اند.

تجاوز گروهی نیز یکی دیگر از انواع تجاوز است. چند جوان در یک مکان کمین می‌کنند و با تهدید و ارباب و در مواردی نیز، با توسل به اسلحه، زنان را مورد تجاوز قرار می‌دهند. مواردی از این عمل شنیع در اصفهان، کاشمر و شیراز روی داده‌اند.

جمهوری اسلامی خود بنیان گزار تجاوز به عنف است؛ زندان‌های ایران شاهد تجاوز به دختران قبل از اعدام بوده‌اند، و در مواردی نیز به منظور کسب اعتراف و شکستن روحیه زندانی، دختران و زنان را مورد تجاوز قرار می‌دادند.

در جامعه‌ای که فاری قرآن بیت رهبری، آقای سعید طوسی، خود به تجاوز به پسران نوجوان اعتراف می‌کند و مورد مجازات قرار نمی‌گیرد، بدیهی‌ای است که اهوراها و هزاران کودک و نوجوان و جوان زن و مرد، این‌گونه ظالمانه مورد تجاوز و قتل قرار می‌گیرند.

کودکان کار نیز اغلب مورد تجاوز قرار می‌گیرند، و افزون بر فقر و محرومیت از تحصیل، باید بار حقارت تجاوز را نیز بدوش بکشند؛ متأسفانه مردانی که فاقد اخلاق و فرهنگ هستند از این شرایط خشونت‌بار و فقر و درماندگی این کودکان استفاده می‌کنند و این کودکان بی‌پناه را مورد تجاوز قرار می‌دهند.

قتل و خودکشی: حفظ صیانت ذات و قائل شدن ارزش برای هم‌نوع از ارزش‌های اخلاقی است. اما خشونت حاکم بر جامعه و مشکلات اقتصادی و اعتیاد و سرخوردگی و درگیری بین‌لایه‌ها و باندهای تبهکار از عوامل ارتکاب قتل هستند. از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰، یازده هزار نفر بر اثر چاقو کشته شده‌اند؛ در میان قاتلین نوجوانان، زنان و تحصیل‌کرده‌ها نیز به چشم می‌خورند. از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۵۷ به دو قاتل سریالی برمی‌خوریم؛ اصغر قاتل در سال ۱۳۱۲ و هوشنگ ورامینی در سال ۱۳۴۴ اما خشونت حاکم بر جامعه، موجب افزایش قتل‌های سریالی شده است. چند نمونه از قتل‌های سریالی عبارت‌اند: از سعید حنایی در مشهد که ۱۱ زن تن‌فروش ...

حمل می‌کنند و دختران و زنان نیز برای دفاع از خود در برابر حملات احتمالی با خود چاقو و اسپری حمل می‌کنند، به طوری که تاکنون چندین نوجوان به جرم قتل اعدام شده‌اند و ده‌ها نوجوان دیگر در انتظار حکم اعدام هستند. در زندان‌ها نیز باندهای تبهکار حکومت می‌کنند و باج‌گیری و تجاوز در زندان‌ها رایج است.

رشد پدیده ارادل‌واوباش: یکی دیگر از پیامدهای سقوط ارزش‌های اخلاقی، رشد ارادل‌واوباش است که در این سال‌ها بشدت رشد یافته است. جوانان محلات متوسط یا فقیرنشین که از امکانات اقتصادی بی‌بهره‌اند و احتمالاً دارای مشکلات خانوادگی، مانند طلاق یا اعتیاد هستند، برای تأمین هزینه‌های زندگی به اعمال تبهکارانه مانند فروش مواد مخدر، باج‌گیری، زورگیری و ایجاد باندهای مواد مخدر، فحشا و سرقت مسلحانه روی می‌آورند. این قشر تبهکار برای اجرای مقاصد خود از سلاح‌های سرد و گرم استفاده می‌کند؛ ویژگی‌های این قشر عبارتند از خال‌کوبی و آثار چاقو بر روی بدن یا صورت. با در نظر داشت نهادینه شدن خشونت در جامعه بی‌رحمی و قساوت در مورد زنان و کودکان از دیگر ویژگی‌های این قشر است. وجه تشابه زیادی در گفتار و رفتار بین ارادل‌واوباش و برخی از مقامات رژیم که خصلت‌های لمپنی دارند مانند محمدعلی رامین، حسین شریعت‌مداری، اله کرم و قاضی نماینده مجلس، وجود دارد.

گروه دیگر از وابستگان حکومتی که دارای خصلت‌های لمپنی‌اند، مداحان می‌باشند که همچنان در حال افزایش‌اند. این مداحان با شعارهای مذهبی و ذکر نام امامان با واژه‌های لمپنی و آهنگ‌های کوچه‌بازاری، نوجوانان و جوانان ناآگاه را به هیجان می‌آورند و از این شغل درآمد سرشاری دارند. مداحان و ارادل‌واوباش ارتش ذخیره رژیم هستند و در موارد مقتضی با اشاره سپاه در سرکوب اعتراضات مردمی شرکت می‌کنند؛ در زندان‌ها از این قشر ناآگاه و لمپن در سرکوب و آزار و اذیت زندانیان سیاسی استفاده می‌کنند. در سال ۸۸ در زندان کهریزک از زندانیان لمپن برای آزار، ارباب و حتی تهدید به تجاوز دستگیرشدگان استفاده می‌کرده‌اند.

برهکاری زنان: زنان همواره بیش از مردان از ارزش‌های اخلاقی پاسداری می‌کنند و در گذشته نقش اندکی در ارتکاب اعمال بزه‌کارانه داشتند؛ اما در شرایط امروز جامعه ما، زنان نیز در تمام عرصه‌های تبهکارانه مانند باندهای تهیه و توزیع مواد مخدر، زورگیری، فحشا، سرقت مسلحانه و کلاهبرداری نقش فعال دارند. اکنون ۱۸ درصد از زندانیان را زنان تشکیل می‌دهند؛ در زندان زنان نیز باندهای توزیع مواد مخدر و باج‌گیری فعال‌اند و تاکنون در درگیری بین باندها در زندان زنان رجایی شهر دو قتل اتفاق افتاده است.

تجاوز به عنف: از دیگر پیامدهای سقوط

هنوز افکار عمومی از تجاوز و قتل ستایش ۸ ساله در ورامین و آتای ۸ ساله در اردبیل، جریحه‌دار بود که خبر تکان‌دهنده تجاوز و قتل اهورای ۲ ساله، توسط ناپدری‌اش، مردم ایران، به‌ویژه گیلان را در ماتم و اندوه فروبرد. فاجعه تجاوز و قتل در سال‌های اخیر، به‌ویژه در مورد کودکان، همچنان تداوم دارد و اعدام متجاوزین و قاتلین نیز، از آمار ارتکاب به این جنایت هولناک نکاسته است؛ زیرا که علت این‌گونه جنایات، سقوط و فروریزی ارزش‌های اخلاقی‌اند، که آثار آسیب‌های فاجعه‌بار آن را بر پیکر جامعه بحران‌زده ما می‌توان مشاهده کرد. آسیب‌هایی که پیامدهای رنج بار آن کمتر از مشکلات توان‌فرسای اقتصادی نیستند.

ارزش‌های اخلاقی مناسبات و روابطی‌اند که در هر جامعه‌ای وجود دارند و بر حرمت شأن و مقام انسان تأکید داشته و به‌مثابه قانون نانوشته‌ای است که توسط مردم تدوین شده‌اند. کانت فیلسوف آلمانی معتقد است که ارزش‌های اخلاقی برای بقای جامعه ضرورت دارد و عدم رعایت آن‌ها تبهکاری را در جامعه افزایش می‌دهد. رعایت ارزش‌های اخلاقی در جوامع گوناگون نسبی است و بستگی به فرهنگ، تعالیم دینی، سطح آموزش، حد سواد و آگاهی و همچنین میزان رشد و توسعه اقتصادی و موقعیت جغرافیایی جامعه دارد؛ اما نوع حکومت و ارتباط حاکمیت با مردم و نحوه پاسخگویی به خواست‌ها و مطالبات مردم، نقش اصلی را در شکل‌گیری ارزش‌های اخلاقی دارد؛ یعنی صیانت و پاسداری حاکمیت از ارزش‌های اخلاقی و حفظ حرمت انسان منجر به رعایت و پاسداری آن از سوی مردم می‌شود و پایمال کردن حقوق انسان و ارزش‌های اخلاقی از سوی زمامداران نیز در جامعه بازتاب می‌یابد و موجب بی‌اعتنایی عوام به ارزش‌های اخلاقی می‌شود.

جمهوری اسلامی که با شعار معنویت گستری و احترام به ارزش‌های اخلاقی به حاکمیت رسیده بود، از آغاز زمامداری خود تاکنون با سببیت بی‌مانندی بر جامعه حکم می‌راند؛ این شیوه زمامداری تأثیر ویرانگر خود را بر ارزش‌های اخلاقی برجای نهاده و ضایعات جبران‌ناپذیری را بر باورها و ارزش‌ها برجای نهاده است.

پیامدهای شیوه زمامداری جمهوری اسلامی در ارتباط با ارزش‌های اخلاقی را در موارد زیر می‌توان ملاحظه کرد:

خشونت و قساوت: رفتار خشن رژیم با دگر اندیشان، اجرای احکام قرون‌وسطایی قصاص، قطع دست و پا و اجرای حکم اعدام و شلاق زدن در ملاعام، شکنجه در زندان‌ها و پاسگاه‌های نیروی انتظامی و کتک زدن در خیابان‌ها، کارنامه رژیم در پایمال کردن حقوق انسانی است. بدیهی است که این رفتار شقاوت‌بار در جامعه به‌ویژه بر جوانان اثر می‌گذارد؛ از این رو آمار قتل، تجاوز، اسیدپاشی، چاقوکنشی و آدم‌ربایی در حال افزایش است، چنانکه اکثریت جوانان و حتی دانش‌آموزان، چاقو، پنجه یکس و زنجیر با خود

در جستجوی يك سند تاریخی فراموش شده

مقاله کامنف و زینوویف در مخالفت با قیام مسلحانه

رضا فلاطون



کامنف

زینوویف

همه چپ‌های انقلابی سابق و حاضر از مخالفت این دو نفر بلشویک با زمان و شیوه کسب قدرت سیاسی توسط لنین و نوشتن مقاله ای بر علیه آن در یکی از روزنامه‌های روسیه آگاه هستند، اما چه کسی متن این مقاله را دیده و خوانده و با خیانت این دو از نزدیک آشنا شده است؟ نگارنده چند روز پیش همزمان با نزدیک شدن صدمین سالگرد انقلاب اکتبر، تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم و جستجویی را آغاز کردم. از متون فارسی آنلاین البته نتیجه ای حاصل نشد، اما زود پی بردم که در این خصوص انتقادی به چپ‌های وطنی وارد نیست چرا که گوگل در آرشیوهای انگلیسی زبان مارکسیستی، لنینی یا سایت‌های حاوی متون تروتسکی نیز چیزی نیافت.

اینکه "اگر از تاریخ نیاموزیم، مجبور به تکرار آن هستیم" درست، اما از آنجا که "تاریخ را پیروزها مینویسند"، عبور از چالش‌های آموختن از شکست خورده‌ها یا فراموش شده‌ها تنها به عهده آموزنده است. در حالیکه کوتاه‌ترین یا کم‌اهمیت‌ترین متون نوشته لنین با ساعت، دقیقه، محل نگارش، اولین زمان انتشار پس از انقلاب اکتبر و غیره در اینترنت و بسیاری کتابخانه‌ها در دسترس است، سندی که به‌رحال آنقدر مهم هست که همه از وجود آن آگاهند، متنش، محتوایش را کسی ندیده و نخوانده است. پس از چند بار تغییر کلمات جستجو، تنها بخشی از مقاله را در میان يك کتاب قدیمی یافتیم، آن بخش این است: موضوع قیام مسلحانه که ذهن گروهی را بخود مشغول داشته، هم اکنون در محافل کارگری موضوع بحث است و گاهی از آن بعنوان تنها راه خروج از بحران نیز نام برده می‌شود؛ ما (کامنف و زینوویف) در این لحظه وظیفه و حق خود می‌دانیم که نظرمات را در این خصوص با کمال صداقت با همه در میان بگذاریم.

در شرایط حاضر، چند روز قبل از شروع کنگره سراسری سویتها، قیام مسلحانه غیر قابل قبول است، ما عمیقاً معتقدیم که چنین اقدامی برابر است با بخطر انداختن سرنوشت روسیه، سرنوشت حزب و سرنوشت انقلاب جهانی. مسلماً شرایطی تاریخی می‌تواند وجود داشته باشد که طی آن طبقه زیر سلطه متوجه میشود که برای ممانعت از شکستی خفت بار باید خود آغازگر جنگ باشد، اما آیا طبقه کارگر روسیه امروز در چنین وضعیتی قرار دارد؟ هزار بار نه!

اکنون، در نتیجه رشد چشمگیر حزب ما در شهرها و در واحدهای نظامی، اوضاع بگونه‌ایست که سد نمودن راه تشکیل مجلس موسسان برای بورژوازی غیر ممکن و همزمان شانس پیروزی ما در انتخابات پیش روی مجلس موسسان عالیست. این شبهه که گویا از این پس

نفوذ بلشویکها رو به نزول خواهد گذارد، (و باید از این لحظه استفاده نمود) کاملاً بی اساس است. در میان بسیاری از اقشار زحمتکشان، رشد واقعی حزب بلشویک تازه آغاز شده است.

بر واضح است که مجلس موسسان به خودی خود نخواهد توانست معادلات میان نیروهای اجتماعی را (از پایه) دگرگون سازد اما می‌تواند این روابط را شفاف و به سردرگمی کنونی در آن پایان دهد. نکته قوت دیگر سویتها/شوراها هستند، ریشه‌های حیات شوراها اکنون در تار و پود زندگی ما چنان گسترش یافته که دیگر کسی نمی‌تواند آنها را (از جامعه) حذف نماید. در همین لحظه نیز قدرت واقعی در بخشی از امور به عهده آنهاست. مجلس موسسان، بعنوان بازوی انقلابی خود، به شوراها نیاز دارد و به آنها تکیه خواهد کرد، (بنابراین) نهاد ترکیبی حکومت آینده عبارت خواهد بود از مجلس موسسان بعلاوه شوراها و بر این اساس (جنبش حکومتی)، حزب ما شانس عظیمی برای دستیابی به يك پیروزی واقعی را دارد.

آنها (طرفداران قیام مسلحانه در شرایط فعلی) میگویند:

يك اکثریت مردم روسیه در کنار ما هستند،

(دو) پرولتاریای جهانی در سمت ما است. افسوس! هیچیک از این دو ادعا درست نیست و اساس حرف ما همین است. در روسیه، بله، اکثریت کارگران و بخش قابل توجهی از سربازان از ما حمایت میکنند، اما، در مورد بقیه مردم يك شك بزرگ وجود دارد، (بعنوان مثال) همه شواهد حاکی از آنست که در انتخابات مجلس موسسان، دهقانان به سوسیالیست‌ها انقلابی رای خواهند داد. ادعای دوم نیز متأسفانه نادرست است، از يك شورش در نیروی دریایی آلمان و چند نشانه ابتدایی حرکت (کارگری) در ایتالیا نمی‌توان نتیجه گرفت که پرولتاریای جهانی آماده است در يك جنگ عیار علیه سرمایه داری بین المللی به کارگران روسیه بپیوندد یا از او حمایت فعال نماید.

(به دلایل بالا) ما صدای خود را بر علیه سیاست قیام مسلحانه بلند کرده ایم.

لو Lev کامنف و گرگوری زینوویف - ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷

روزنامه نوایزیرن (زندگی جدید) - سردبیر ماکسیم گورکی
ترجمه به انگلیسی،

Ann Bone, Pluto Press, London, 1974

بررسی زمینه تاریخی

پاسخ مفصل لنین به مقاله روزنامه

نوایزیرن تقریباً بلافاصله بصورت نامه ای به کمیته مرکزی نوشته شد (لینک زیر) <https://www.marxists.org/> بخش عمده نوشته او به دادن عنوانهای مختلف به این دو نفر، مقایسه آنها با بلخانف، کاتونسکی و غیره و حتی صدها بار بدتر، اینکه این "رفقای سابق" باید اخراج شوند، برون خودشان يك حزب دیگر تشکیل دهند، چرا در مورد بحث‌های داخل حزب در روزنامه غیر حزبی مطلب نوشته اند و غیره و غیره، اما جالب ترین نکته آن "بورژوازی" دانستن روزنامه ماکسیم گورکی است، اتهامی که با ادبیات و زندگی سر دبیر آن اصلاً منطبق نبود و خود لنین هم نمی‌توانست به آن معتقد باشد.

لنین اما فرد انتقامجویی نبود، هیچ‌يك از تهدیدهای لنین انجام نشد، کامنف مقام‌های حزبی خود را و حتی دوستی‌اش را با لنین حفظ کرد و تا زمانیکه او در قید حیات بود هیچکس متعرض او و زینوویف نشد.

پاسخ لنین به کامنف با این جمله معروف به پایان می‌رسد: "تاخیر در انجام قیام معادل مرگ است، اینست پاسخ ما به کسانی که بی توجه به فلاکت اقتصادی و فحطی در حال وقوع این دلآوری ناامید کننده را در خود میبینند که کارگران را از فکر قیام منصرف سازند." فلاکت اقتصادی و فحطی، پس از کسب قدرت توسط بلشویک‌ها و آغاز جنگ داخلی ابعادی بسیار وخیم تر از یافت که لنین در زمان نوشتن پاسخ خود حتی تصورش را می‌کرد.

در خاتمه این نوشته چند نکته در مورد پیش زمینه مقاله کامنف و زینوویف و اهمیت تصمیم قیام مخفی در دهم اکتبر:

۱- در تمام ماه سپتامبر پس از نامه لنین "مارکسیزم و قیام" و روزهای اول اکتبر و حتی تا پاسی از همان شب، تمامی اعضای کمیته مرکزی با تصمیم لنین در اقدام یکجانبه در کسب قدرت سیاسی مخالف بودند. قانع کردن اکثریت آنها تنها پس از ساعت‌ها استدلال توسط لنین حاصل شد.

۲- بلشویکها، علی‌رغم دارا بودن اکثریت در رهبری شوراها، پتروگراد، در هیئت اجرائی شوراها، کارگران و دهقانان سراسر روسیه در اقلیت بودند و همه پیشبینی‌ها حاکی از آن بود که در انتخابات مجلس موسسان نیز، اکثریت با سوسیالیست‌های انقلابی خواهد بود. (که همینطور هم شد)

۳- تا دو هفته دیگر دومین کنگره سراسری شوراها، روسیه در پتروگراد برگزار میشد و حفظ حداقل حرمت برای آرای کارگران و دهقانان حکم میکرد که بلشویکها تا پایان کنگره و تا انتخاب هیئت اجرائی جدید

...

ادامه در صفحه ۱۸

در جستجوی ...

ادامه از صفحه ۱۷

شوراهای سراسر روسیه صبر می‌کردند. کسب اکثریت بلشویکی در این کنگره بسیار محتمل بود اما اگر قدرت در دست هیئت اجرایی شوراهای با اکثریت بلشویکی قرار می‌گرفت، دو مشکل قابل پیشبینی بود: الف) اقلیت غیر بلشویکی در حکومت چگونه می‌بایستی تحمل گردد، ب) با قبول شعار همه قدرت بدست شوراهای، ممکن بود در کنگره های بعدی بلشویکیها از اکثریت خارج شوند، در این صورت دیکتاتوری پرولتاریا چگونه می‌توانست ادامه یابد.

۴- انتخابات مجلس موسسان برای سه هفته دیگر و گشایش آن برای پنجم ماه دسامبر پیش بینی شده بود، این از خواسته‌های اصلی مردم روسیه در انقلاب فوریه بود. گشایش مجلس موسسان منتخب مردم تنها راه منطقی هر تصمیم گیری برای نظام آینده کشور بود. با زیر پا گذاردن این خواسته، بلشویکیها مهمترین خواست انقلاب فوریه را، که کرنسکی همه مقدمات آن را آماده کرده بود، به فراموشی میسپردند. (لنین دقیقا همین را انجام داد، در پنجم دسامبر علی رغم انجام انتخابات و شماره ارا و اعلام نتایج، درهای مجلس بر روی نمایندگان بسته ماند و گاردهای سرخ از ورود همه به محل مجلس جلوگیری کردند)

۵- اعضای کمیته مرکزی در مجموع بیش از دو قرن سابقه آرمانخواهی، مبارزه، زندان و تبعید را پشت سر خود داشتند، و اکنون که روز پیروزی بزرگ نزدیک میشدند، حاضر نبودند شیرینی چنین دستاوردی را با تلخی يك "گناه سیاسی" آلوده کنند و به تمام دیگر نیروهای شرکت کننده در شوراهای پشت یا بزنند یا مجلس موسسان را از مردم روسیه دریغ کنند.

۶- از زمان انقلاب فرانسه، آرمانخواهان و انقلابیون چپ شیوه دموکراسی نمایندگی شده پارلمانی را آماج حملات خود گرفته بودند و از دموکراسی مستقیم، دموکراسی توده ای، دموکراسی شورایی و غیره پشتیبانی می‌کردند. بازگشت به دموکراسی یونان باستان از زمان آغاز رنسانس در پشت ذهن بسیاری متفکران اروپایی بوده است. اکنون که زمان دسترسی به چنین آرزویی تا این اندازه نزدیک شده بود، چرا باید با کسب انحصاری قدرت چند قرن آرزو را در زیر خاک مدفون کرد؟

۷- همه اعضای کمیته مرکزی مارکسیست بودند و همه با هدایت لنین سوسیال-دموکراسی اروپایی از نوع بزرگترین حزب چپ اروپا، حزب سوسیال دموکرات آلمان را نفی کرده و بجای آن فعالیت در سازمان مخفی سلسله مراتبی، سازمانی لینی را پذیرفته بودند. آنها از پلخائف، کائوتسکی، برنشتاین و بقیه راه خود را جدا کرده و انقلابیگری حرفه ای را بعنوان تنها راه مارکسیست بودن در دوران تزاریسم پذیرفته بودند، اما هیچکدامشان برای پا گذاردن به راهی که بعدها تمامیت خواهی نام گرفت آماده نبودند و آن را ضروری

نمیدانستند، و از قدم گذاردن به مسیری که به چنان نتیجه ای منتهی شود، با خود مشکل داشتند، به گونه ای شرم می‌کردند، آن را يك "گناه سیاسی" میدانستند اما توان هموردی با استدلال لنین را نیز نداشتند.

ده اکتبر، صدمین سالگرد تولد تمامیت خواهی چپ و سالگرد شورش کامنف بر علیه آن است، او در جمع بلشویکیها باسابقه ترین بعد از لنین و نزدیکترین دوست او بود، کسی که لنین چند ماه قبل، آخرین توصیه هایش را در صورت مرگ، نزدش به امانت گذارده بود. آیا يك انقلابی با ذهن ایدئولوژیک و سوابقی درخشان در این عرصه میتواند در مهمترین لحظه انقلاب، در مقابل کشش خود برای کسب قدرت سیاسی بایستد و در مقابل راهی انسانی و اخلاقی را برگزیند؟ پاسخ کامنف و زینویف آری است.

کامنف می‌نویسد: "ریشه های حیات شوراهای اکنون در تار و پود زندگی ما چنان گسترش یافته که دیگر کسی نمی‌تواند آنها را از جامعه حذف نماید"، حق با او بود، نه کرنسکی، نه کورنیف و نه هیچکس دیگر نمی‌توانست شوراهای را از زندگی اجتماعی و سیاسی روسیه کنار بزند، هیچکس به استثنای لنین؛ تنها او در موقعیتی بود که میتواند پس از حل نمودن در تشکیلات بلشویکیها، شوراهای را به زنده تشکیلاتی حزب تبدیل نموده و آنها را برای همیشه، نه تنها از زندگی اجتماعی و تاریخ روسیه، بلکه از تاریخ جهان حذف نماید.

در روز دوم کنگره، دو روز پس از قیام مسلحانه بلشویکیها، تعداد قابل توجهی از نمایندگان غیر بلشویک کنگره سراسری شوراهای بعنوان اعتراض به نحوه اداره جلسات محل ساختمان اسمولنی را ترک کردند، پس از گذشت ساعاتی، بخشی از آنان تصمیم خود را تغییر داده و به محل کنگره بازگشتند، اما در میان شگفتی آنها، گاردها از بازگشتشان به محل کنگره جلوگیری نمودند، آنها بالاچار با در دست داشتن گواهی کتبی نمایندگی خود، به شهرها و به محل کارشان بازگشتند و با این خبر خوش که کارگران قدرت سیاسی را در پایتخت بدست گرفتند و این خبر بد که خود آنها را از کنگره شوراهای بیرون انداختند.

پس از اکتبر ۱۹۱۷، چپ ها با پیروی از لنین بدنبال کسب قدرت انحصاری برای حزب خود برآمدند و یا در نظام دموکراسی لیبرال نمایندگی شده در پی اضافه کردن صندلی‌ها در پارلمان بودند؛ گزینه حکومت شورایی یا "حکومت شوراهای" به فراموشی سپرده شد، البته به استثنای عنوان روی جزوه های تبلیغاتی که پشت وپتین خاک گرفته بخش فرهنگی سفارت شوروی گذاشته می‌شد.

نوع حکومت شوروی پس از قیام مسلحانه بیست و پنجم اکتبر "نهاد ترکیب مجلس موسسان بعلاوه سوسیتهای" آنگونه که کامنف توصیه میکرد نبود، بلکه عبارت بود

از حکومت با فرمان، rule by decree، فرمانهایی که بسیار به ندرت به مهر تایید هیچ جمع، مجلس یا نهادی نیاز داشت، خواه این نهاد فرمایشی باشد خواه انتخابی، شورایی یا حزبی مجموعه آثار لنین را وقتی باز می‌کنیم کثرت این "فرمانها" آشکار است.

در مقاله ای فارسی بمناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر نویسنده می آورد: "حکومت شوروی، زاده جنگ جهانی اول، فاتح جنگ جهانی دوم و مغلوب جنگ سرد"، پاسخ نگارنده به این دوست اینست که صرف نظر از قدرت نظامی یا اقتصادی و طول فرمانروایی شوروی که زاده چه و مغلوب چه بود، حکومت بلشویکیها از همان روز اول همه مشروعیت‌های خود را از دست داده بود، مشروعیت نمایندگی کارگران یا سربازان و شوراهایشان با انجام قیام پیش از آغاز کنگره از بین رفت، و مشروعیت منتخب مستقیم مردم یا توسط مجلس موسسان با جلوگیری کامل از گشایش آن. مقاله فراموش شده کامنف سندی است که مشروعیت حکومت شوروی حتی نزد با سابقه ترین مارکسیستهای انقلابی روسیه نیز از ابتدا بسیار خدشه دار بود و تنها شخصیت لنین موجب حفظ ظواهر آن بود، و این اتفاقی نبود که پس از مرگ او، تمامی بلشویکیهای در رهبری حزب که با بصورت طبیعی یا در حادثه فوت نکرده بودند، یا اعدام شدند و یا در زندان استالین درگذشتند (با يك استثنا، آلکساندرا کولوتنای). نگارنده در کتاب "نقدی فلسفی بر انقلاب اکتبر" نام، سن و علت درگذشت آنها را آورده ام.

منبع: عصرنو

بولتن کارگری شماره ۲۰۷

در این شماره می خوانید:

تحلیل هفته: برای افزایش دستمزد کارگران، اعتراض های کارگری را سازمان دهیم!

از تجربه دیگران: - آینده جنبش اتحادیه های کارگری در مالزی (نهم)؛

-سندیکا های کارگری پیشرو در دفاع از حقوق زحمتکشان

از جهان کار: آینده کار، چنان که می خواهیم (قسمت پنجم)؛

اندیشه: تفکر کارگری از نگاه فعالان سیاسی خارج از کشور (بخش پایانی)

یادداشت منتخب: وضعیت رو به وخامت اقتصادی و وظایف فعالان کارگری و اجتماعی؛

- تیترا اخبار

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)



اطلاعیه کمیته بین المللی علیه اعدام در باره دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام

مجازات اعدام باید در همه جا ملغی شود!

دوم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام از سوی سازمان چتری "همبستگی جهانی علیه مجازات اعدام" در سال ۲۰۰۳ با شرکت هیت های نمایندگی از ۱۸۰ کشور جهان بطور رسمی اعلام شد. چهار سال پس از آن اتحادیه اروپا و شورای اروپا این روز را به طور رسمی برسمیت شناختند. هر ساله در این روز فعالیت ها و آکسیون های گوناگون صورت می گیرد تا توجه همگان برای لغو مجازات اعدام در همه کشورهای جهان جلب شود.

مجازات اعدام باید در همه جا ملغی شود. فرقی نمی کند ایران باشد یا آمریکا، چین و یا عربستان سعودی و یا هر کشور دیگری. مجازات اعدام مصداق آدم کشی است و از نظر ما آدم کشی تحت هر عنوانی و با هر وسیله ای باید بدون قید و شرط ممنوع شود و ور بیفتد.

همه ادله ای که برای توجیه بکارگیری مجازات اعدام بکار برده می شود پوچ و بی اساس است. با اعدام جلوی جرم و جنایت را نمی شود گرفت. بلکه جنایت سازمان یافته و دولتی هم به جرم و جنایت اضافه می شود و خود اینکار فرهنگ خشونت در جامعه را بشدت بالا میبرد. دولتها به جای آنکه زندگی با آسایش و بدور از تبعیض و ستم را برای شهروندان تامین کنند جان آنها را می گیرند. دولتها به جای آنکه از بروز بزهکاری و جرم در جامعه پیشگیری کنند خود به جنایت دست می زنند. سالهاست در کشورهایی که مجازات اعدام برقرار است نه فقط جرم و جنایت کم نشده است بلکه افزایش هم داشته است. بر عکس در کشورهایی که مجازات اعدام نبوده و شهروندان از موقعیت اجتماعی و اقتصادی بهتری برخوردار بوده اند جرم و جنایت هم کاهش یافته است. بعلاوه هیچ چیز نامربوط تر از این نیست که جان کسی را به این خاطر گرفت تا کسانی که هنوز مرتکب گناهی نشده اند "درس عبرت" بگیرند. علاوه بر دفاع از نفس حیات باید اضافه کرد که اعدام یک مجازات برگشت ناپذیر است. اگر فرد بی گناهی اعدام شود دیگر نمی توان به آن جان دوباره داد. همچنین اعدام نمی تواند عاملی برای تسلی خاطر بازماندگان باشد چرا که با کشتن کسی نمی توان جان از دست رفته ای را دوباره زنده کرد. جامعه در مقابل جرم و جنایت به حس انتقام و خونخواهی و تبلیغ کشتن انسان نیازی ندارد. جامعه به امنیت و آسایش اجتماعی نیاز دارد تا انسانها کمتر به دام جرم و جنایت گرفتار آیند.

اعدام در جوامعی که بردوام است وسیله ای برای مجازات مجرمین نیست. وسیله ای برای ارباب جامعه است. وسیله ای برای ترساندن مردم است. تا مردم درس عبرت بگیرند که به "ساحت مقدس" حاکمان ظالم و زورگو و یا مالکیت مقدس آنها چنگ نبرند و حاکمیت آنها را به زیر نکشند. اعدام با اشکال متنوع وحشیانه اش در طول تاریخ تیر وسیله طبقه حاکم برای به انقیاد کشاندن اقشار و طبقات محروم جامعه بوده است. وسیله ای برای سر به نیست کردن کسانی که جرات کرده بودند علیه حاکمیت زورگویان دست به اعتراض بزنند.

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اعدام از همان آغاز وسیله ای برای قلع و قمع کردن مردمی بود که بعد از انقلاب ۵۷ خواسته های خود را دنبال می کردند. جمهوری اسلامی در آغاز دهه شصت با کشتار و اعدام هزاران تن از فعالین سیاسی، کارگری و مبارزین کمونیست و آزادیخواه استبداد مذهبی خود را تثبیت کرد. بعد از پایان جنگ ایران و عراق جمهوری اسلامی اسلامی از ترس احتمال شورش مردمی پس از خاتمه فشارها و تحمیلات جنگی به موج وسیع و گسترده اعدام زندانیان سیاسی دست زد. اعدام در ایران بیش از هر کشور دیگری یک حربه سیاسی برای مرعوب ساختن جامعه و تداوم حاکمیت مفتخوران بوده است. دامنه اعدام های جمهوری به شکل ترور حتی به خارج کشور هم رسید و دهها نفر از فعالین اپوزیسیون رژیم اسلامی در کشورهای مختلف دنیا توسط گروه های اعزامی ترور حکومت به قتل رسیدند. در ایران رسماً و قانوناً بیگناهان را اعدام میکنند یعنی کسانی که جرمی مرتکب نشده اند. اعدام زبان جمهوری اسلامی در مقابل گسترش بی خدایی و نقد مذهبی در ایران است. در ایران بی خدایان و منتقدین اسلام را اعدام می کنند. در ایران همجنسگرایی جرم است و با اعدام می تواند جواب گیرد. در ایران روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، فعالین شبکه های اجتماعی، فعالین اجتماعی، نویسندگان اعدام و یا سربه نیست شده اند و یا با خطر اعدام روبرو بوده اند. در ایران زنان و مردان بخاطر روابط عاشقانه خارج از ازدواج با وحشیانه ترین شکل یعنی سنگسار اعدام شده اند. در ایران قوانین قرون وسطایی قصاص حاکم است و فرهنگ خونخواهی و شریک جرم کردن خانواده قربانی در اعدام از سوی حکومت قویا دامن زده می شود. در ایران به خاطر ایجاد ترس بیشتر در جامعه اعدام در ملاء عام صورت می گیرد. و اگر امروز بیش از ۷۰ درصد از اعدامها در ایران مرتبط با جرایم مواد مخدر است نه به خاطر این است "که در مسیر ترانزیت مواد مخدر" هستیم. نه! بلکه به این خاطر است که جمهوری اسلامی می خواهد نشانه های مسئولیت خود در روی آوری مردم به مواد مخدر را با اعدام پاک کند. در جامعه ای که در آن نشاط، سرزندگی، رفاه، آزادی و آسایش برقرار است مردم به مواد مخدر کمتر رو می آورند حتی اگر در "مسیر ترانزیت" باشد.

در روز جهانی علیه اعدام ما شما را فرا می خوانیم که در همه جا خواهان لغو مجازات اعدام شوید. در محافل و شبکه های خود در این مورد به بحث بپردازید و بخش هر چه بیشتری از جامعه را به لغو مجازات اعدام متقاعد سازید. در اجتماعات و قطعنامه های مراسم مختلف یکی از خواسته های خود را حذف مجازات اعدام از قوانین کشور قرار دهید. در مقابل اعدامهای بی شمار جمهوری اسلامی دست به اعتراض بزنید و خواهان متوقف شدن فوری اعدام ها در ایران شوید. اجازه ندهید که جمهوری اسلامی بر خلاف همه توافقات جهانی دست به اعدام کودکان بزند. به کمک خانواده های اعدامی ها در مقابل زندانها و مراجع دولتی بشتابید و آنها را تنها نگذارید. به جنبش دادخواهی کشتارهای دهه شصت بپیوندید و همراه با هزاران خانواده ای که عزیزانشان اعدام شده اند خواستار محاکمه مجازات عاملین این جنایات شوید. صحنه اعدام های در ملاء عام را برای آدمکشان جمهوری اسلامی خالی بگذارید و یا آنجا را به صحنه اعتراض به اعدام و رها سازی اعدامی ها از چوبه های دار تبدیل کنید. جنبش مخالف با مجازات اعدام در ایران وسیع و گسترده است، با مشارکت همگانی در این جنبش آنرا قوی تر و گسترده تر سازیم تا با اتحاد هم این بساط آدمکشی را تماماً برچینیم.

کمیته بین المللی علیه اعدام

ما خواهان برابر حقوقی شهروندان و اجرای بی خدشه حقوق بشر هستیم

همبستگی ...

ادامه از صفحه ۱۵

مثلاً دورکیم در اواخر عمر بر نقش احساس تأکید داشت و یا اینکه کنت هم بر نقش وابستگی واقعی و هم احساس پافشاری می‌کرد.

از نکات مهمی که به نظر می‌رسد برخی از دوستان به آن کمتر توجه می‌کنند، به ویژه در مورد دولت رفاه، این است که برای ایجاد دولت‌های رفاه سالها مبارزه مشقت‌آمیز صورت گرفته است. مثلاً دولت رفاه سوئد هم در نتیجه مبارزه کارگران متشکلی که سالها بشدت درگیر مبارزات طبقاتی، تظاهرات، اعتصابات، مبارزات سیاسی و مدنی بودند، ایجاد شد. این مبارزات توسط افراد سخت‌کوشی که خود را به آب و آتش می‌زدند، سر از زندان در می‌آوردند، از کار بیکار می‌شدند، شب‌ها گرسنه می‌خوابیدند به پیش برده شدند و نه از طریق دست دادن با این و یا آن سرمایه‌دار. سرمایه‌داران مجبور به پذیرش اتحادیه‌های کارگری و برخی از حقوق کارگران شدند. آنگاه توافق و سازش صورت گرفت. ما نباید نتیجه را با نقطه آغاز یکی کنیم. ما نه در نیمه‌راه بلکه در نقطه آغاز، و به خاطر وجود یک رژیم عقب‌افتاده در موارد معینی حتی پایین‌تر از نقطه‌آغاز قرار داریم. این بدان معناست که همبستگی که در آن کارگران متشکل و متحد هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهند اهمیت بیشتری می‌یابد.

نکته دیگر آنکه افراد فقط عضو یک گروه نیستند و معمولاً در گروه‌های متفاوت شرکت دارند اعضای یک حزب کارگری می‌توانند در یک جبهه دموکراتیک میهنی شرکت داشته باشند. از این رو باید به مسئله همبستگی و اتحادهای سیاسی به طور جداگانه نگاه کرد. همبستگی در اشکال متفاوت قوی و ضعیف وجود دارد. برای پیشبرد یک مبارزه طولانی و سخت سیاسی، نوع اول همبستگی حائز اهمیت زیادی است. باید توجه داشت، هنگامی که از همبستگی قوی صحبت می‌شود، وسعت اعضای گروه بسرعت کاهش می‌یابد. در این موارد، هدف، احساس، و دیسپلین اهمیت بسیار زیادی پیدا می‌کنند. در نتیجه، گروه‌گرایی تشدید و آزادی فردی تضعیف می‌شود، پدیده‌ای که در صورت عدم توازن مناسب بین آن دو عامل مهم، خطرناک است. اما مشکل اینجاست که گزینه دیگری وجود ندارد. در شرایط فعلی راه ساختن طبقه کارگر ایران از طریق مبارزه برای شرایط بهتر کاری، و افزایش دستمزد صورت می‌گیرد. همبستگی کارگران از طریق مبارزات خودشان تحکیم می‌شود. نکته آخر اینکه همبستگی را نباید با

اتحادهای سیاسی یکی فرض کرد.

اما چه چیزی در مورد شعر گونار اکلوف که در ابتدای مقاله آمد، می‌توان گفت؟ شعر او در مورد همبستگی است اما نه از جنسی که برتولت برشت در آواز همبستگی خود از آن یاد می‌کند

....

به پیش، و از یاد مبرید

در چیست قدرت شما!

به هنگام گرسنگی و به هنگام سیری

به پیش، و از یاد مبرید

همبستگی را!

...

برتولت برشت، آواز همبستگی

اکلوف در شعر خود می‌گوید، آنچه که انسان از خود در اینه دیگران می‌بیند چیز اعجاب‌انگیزی نیست. همه از فقیر و غنی، کارگر و سرمایه‌دار، ضعیف و قوی در دیگران فقدانها و ضعف‌های خود را می‌بینند. آنها همچنین نقاط مشترک انسانی خود با دیگران را احساس می‌کنند. انسان بودن خود را در می‌یابند، به عبارت دیگر به این نتیجه می‌رسند که به قول شیخ سعدی، بنی‌آدم اعضای یکدیگرند. او در اینجا از یک همبستگی زیبای انسانی و عام صحبت می‌کند ولی آیا انسان می‌تواند با هفت میلیارد انسان این کره خاکی احساس همدردی و یکدلی کند؟ او سخن از همبستگی بین فقیر و غنی نمی‌کند بلکه درست چون سعدی از همبستگی همه انسان‌ها به خاطر انسان بودنشان سخن می‌گوید. چیزی که بسیار زیباست، درست مثل آرزوی صلح جهانی که ما همه باید برای آن از صمیم قلب آرزو کنیم، اما در عین حال می‌دانیم که چنین آرزویی نقش عملی کمی در زندگی روزمره و مبارزات جاری بازی می‌کند. اینکه تک‌تک انسان‌ها واقف به چنین همبستگی زیبایی باشند و آن را در زندگی روزمره خود به کار گیرند، متأسفانه سنگ بزرگی است نزدنی.

ادامه دارد

منابع

- ویکیپدیا
- سون - اریک لیدمن، در باره همبستگی
- استینر استینرو، همبستگی در اروپا
- گسپر میکولوش تامش، در باره همبستگی
- اشلی تیلور، همبستگی، تعهدات و عبارات
- هنری بیکفرد، همبستگی انسانی و سیاسی در مارکس جوان

کودکان، ...

ادامه از صفحه ۱۶

را به قتل رساند و به کار خود افتخار می‌کرد؛ فرزند او نیز در تلویزیون سراسری اعلام کرد که به پدرش افتخار می‌کند، ویکی از مَلاهای مشهد گفته بود که حنانی انسان باغیرتی بود؛ وقتی یکی از خبرنگاران برای بازدید به حلبی‌آباد مشهد برای مصاحبه با خانواده یکی از زنان قربانی رفته بود، در آنجا می‌بیند که فرزندان مقتول، از فرط گرسنگی در حال خوردن پلاستیک اند. خفاش شب در کرج، محمد بیچه در اسلامشهر که ۱۹ پسر بیچه را پس از تجاوز به قتل رساند؛ مردی معروف به قاتلی با طناب سفید در کرج؛ قاتلی که رانندگان را در نظرآباد به قتل می‌رساند و زن قاتلی که فقط زنان را می‌کشد نیز نمونه‌های گویایی‌اند از رواج خشونت و تأثیر آن بر جامعه.

قتل‌های خانوادگی نیز چندین مورد وجود داشته‌اند. مواردی مانند قتل فرزندان بر اثر استیصال و درماندگی نیز افزایش یافته‌اند؛ در دو سال اخیر دو مرد در استان کرمانشاه با اسلحه تمام اعضای خانواده را به قتل رساندند؛ در تهران نیز مرد معنای درحالی‌که سه دختر خردسالش را در آغوش گرفته بود، خانه را به آتش کشید.

تمامی موارد ذکرشده، نشانگر ریزش ارزش‌های اخلاقی و هتک حرمت انسان است که مانند سرطان بر تمام جامعه چنگ انداخته است و ارزش و منزلت انسانی میلیون‌ها هم‌وطن را به ورطه تهاهی کشانده است. مسلماناً اهورا، آتنا و ستایش آخرین فر بانی نخواهند بود؛ جنایات و تبهکاری‌ها معلول شرایط هستند و تا هنگامی‌که سعید طوسی‌ها بر جامعه حکومت می‌کنند، "اهورا" ها هم قربانی خواهند بود.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com